

الشمس الرحمن الرحيم

تقديم به

روح پر فتوح، بناگذاذر انقلاب اسلامي حضرت تالام خميني رحمه الله عليه
و شهادت انقلابي اسلامي حضرت تالام خميني رحمه الله عليه

و تقديم به

رئيس معظم انقلاب اسلامي حضرت تالام خميني رحمه الله عليه
و وليست والدين تالام خميني رحمه الله عليه



محمد بن راشد

زندگنامهٔ خاندان شیخ راشد آل مکتوم
محمد صادق و صدوق و کمالی
از پیش قیام اول شخص خاندان شیخ راشد آل مکتوم

محمد صادق و صدوق



سرشناسه: صدوق، محمدرضا. ۱۳۳۶ ■ عنوان و نام پدیدآور: مجتهد بی نشان: زندگینامه و خاطرات شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی از پیش قراولان نهضت امام خمینی (ره) / گرده آوری محمدرضا صدوق، تدوین و ویرایش محسن دلاوری ■ مشخصات نشر: تهران: بنیاد شهید و امور ایثارگران، معاونت فرهنگی و امور اجتماعی، نشر شاهد، ۱۳۹۴. ■ مشخصات ظاهری: ۱۶۸ص: مصور (بخشی رنگی) ■ شابک: ۳-۵۷۶-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸ ■ وضعیت فهرست نویسی: فیا ■ یادداشت: چاپ قبلی: نشر هدی، ۱۳۹۳. عنوان دیگر: زندگینامه و خاطرات آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی از پیش قراولان نهضت امام خمینی (ره) ■ موضوع: مجتهدان و علما -- ایران -- سرگذشت نامه ■ موضوع: شهیدان -- ایران -- سرگذشته نامه ■ موضوع: روحانیت -- ایران -- فعالیت های سیاسی ■ شناسه افزوده: دلاوری، محسن، ویراستار: بنیاد شهید و امور ایثارگران، نشر شاهد ■ رده بندی کنگره: ۱۳۹۴ ص ۴۵۷/ص ۵۵/۳ BP ■ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۹۸ شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۰۴۴۰۶

مجتهد بی نشان

زندگینامه و خاطرات شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی

از پیش قراولان نهضت امام خمینی (ره)

مولف: محمدرضا صدوق ■ صفحه آرا: محمد صالح فلاح زاده ■ تحقیق و پژوهش: علیرضا صدوق ■ گروه تولید: زهرا شیرکوند - یوسف قدیانی ■ طراح جلد: نسید مرتضی شفیعی ■ ناشر: نشر شاهد ■ نوبت چاپ: دوم - زمستان ۱۳۹۴ * چاپ قبلی: نشر هدی، ۱۳۹۳ ■ تیراژ: ۱۵۰۰ جلد

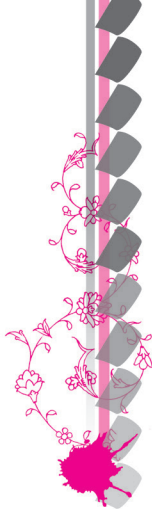
قیمت: ۸۰۰۰۰ ریال ■ امور لیتوگرافی، چاپ، صحافی: مجتمع چاپ کوثر

شابک: ۳-۵۷۶-۳۹۴-۹۶۴-۹۷۸

نشانی: تهران- خیابان آیت الله طالقانی- خیابان ملک الشعراء بهار شمالی- شماره ۵- معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران- نشر شاهد تلفن: ۸۸۳۰۸۰۸۹ ■ توزیع: مؤسسه فرهنگی هنری شاهد ■ مرکز پخش: تهران: ۶۶۴۹۱۸۵۱ و فروشگاه های نشر شاهد و سایر فروشگاه های معتبر

این کتاب با حمایت اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان قم به چاپ رسیده است.

www.navidshahed.com



فهرست

۹.....	مقدمه
۱۱.....	سپاسگزاری
۱۵.....	زندگی نامه
۱۷.....	زندگی نامه
۲۱.....	در کلام دیگران
۲۳.....	آیت الله دکتر سیدهاشم بطحایی گلپایگانی
۲۵.....	دکتر محمدباقر صدوق
۲۶.....	حجت الاسلام والمسلمین محمدجواد رهنمائی
۲۷.....	آیت الله محمدحسن فاضل گلپایگانی
۲۷.....	حاج نصرالله هادی
۲۸.....	مهندس علی اصغر علیشاهی
۲۸.....	حاج محمدتقی سامی
۲۹.....	حاج عربعلی علیشاهی
۲۹.....	حاج محمدتقی هادی
۳۰.....	حاج احمدرضا سخایی
۳۰.....	حاج علی اکبر علیشاهی
۳۱.....	حاج کریم سخایی
۳۱.....	حاج مرتضی هادی
۳۲.....	حاج عباسعلی سامی
۳۲.....	حجت الاسلام والمسلمین حسنعلی آهنگران
۳۳.....	حاج حسین علی زالی
۳۳.....	فاطمه شاه محمدی

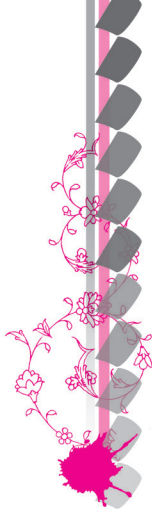
۳۵ خاطرات

- ۳۷..... اهل روضه
- ۳۸..... درس های مشکل
- ۳۹..... عالم عامل
- ۴۰..... فعالیت اجتماعی
- ۴۱..... راه اندازی قنات
- ۴۳..... توصیه به درس
- ۴۴..... اجازه ی علما
- ۴۵..... اهل نظر
- ۴۶..... توجه به هم نوع
- ۴۷..... اخلاص عمل
- ۴۸..... تبلیغ
- ۴۹..... پای برهنه
- ۵۰..... کمک در منزل
- ۵۱..... دو ویژگی بارز
- ۵۲..... تأسیس غسال خانه
- ۵۳..... صریح اللهجه
- ۵۴..... هیچ پولی جمع نمی شد
- ۵۵..... عن قریب است عزیزان که ورق برگردد
- ۵۶..... تدریس
- ۵۷..... تلمبه ی آب
- ۵۹..... اشکال در درس
- ۶۰..... امام جماعت
- ۶۱..... کتاب زیاد
- ۶۲..... حرف حق
- ۶۳..... ذکر خیر
- ۶۴..... تبلیغ مؤثر
- ۶۵..... دائم الوضو
- ۶۶..... ظرف ترشی
- ۶۷..... بی مسامحه
- ۶۸..... اساتید ایشان
- ۶۹..... ادای وظیفه
- ۷۰..... دستگیری
- ۷۱..... اشکال اساسی در درس

۷۲	مهمان‌نوازی
۷۳	اخلاق نیکو و مردمی
۷۵	حادثه‌ی باغ منگتو
۷۸	حرف‌های خطرناک
۷۹	فضل پدر
۸۱	مهمان‌دوست
۸۲	حق با صدوق
۸۳	کمک به کشاورزان
۸۴	این کار گناه است
۸۵	مریضی من
۸۶	پاپوش
۸۷	سرباز امام
۸۸	غذای زندان
۸۹	جانشین آیت‌الله
۹۰	آگاه به زمان
۹۱	هدیه طلبگی
۹۲	این جای شما نیست
۹۳	دیدار در زندان قم
۹۴	انتقال به تهران
۹۵	صدوق خودمان
۹۶	شکنجه در زندان
۹۷	ترس رژیم
۹۸	عکس امام خمینی
۹۹	قطع شهریه
۱۰۰	ملاقات در زندان قصر
۱۰۲	خبر شهادت
۱۰۳	مراسم ختم

گل‌واژه‌های شهید ۱۰۵

ضمائم ۱۰۹



مقدمه

شهادت، هنر مردان است. عقل نامرد در این دایره سرگردان است.
شهادت، فاصله آدمی از سپهر تهذیب تا اعتلای استعدادهای انسانی است.
شهادت، کمال انقطاع از ناسوت و معامله با ذات احدیت است.
شهادت، بذل جان در مسیر حیات اجتماعی دین است.
و این خط سرخ، همیشه در روحانیت تقدم و تبلور یافته است.

شهادی روحانیت در طول تاریخ شیعه همچون چراغ‌های روشن‌گری در مسیر مردم بوده و هستند.

آنان سند هویت و نشانه‌هایی هستند تا راه گم نشود.
آنان هویت ذاتی و کارکرد اصلی روحانیت را با خون خود تفسیر کردند که روحانیت همواره در صحنه و پیش‌تاز است.
آنان مصداق عالم عامل و متعهد به پیمانی هستند که با خدای خود بسته‌اند تا ظلم ستمگر و مظلومیت ستم‌دیدگان را برنتابند.
آنان چونان دژهای استوار و سنگربانان هوشیار، با سلاح و صلاح از عزت، استقلال و دین مردم این مرز و بوم در برابر تجاوزها و تحریف‌ها با خون خود حماسه‌ها آفریدند.

یکی از این روحانیون حماسه‌ساز، **شهید** آیت‌الله «محمدصادق صدوق گلپایگانی» می‌باشد. این **شهید** بزرگوار که از شاگردان برجسته حضرت آیت‌الله بروجردی رحمته‌الله علیه و امام خمینی رحمته‌الله علیه بود، جزء اولین کسانی است که بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه، در حالی که مردم کمتر نام امام خمینی رحمته‌الله علیه را شنیده بودند، ایشان را به عنوان جانشین معظم له معرفی کرد.

او که یکی از پیش‌قراولان نهضت امام خمینی علیه‌السلام بود، با صراحت بیان و شجاعت کم‌نظیری که داشت، دست به افشاگری مفسد رژیم ستم‌شاهی زد و همواره درصدد روشنگری و ارشاد مردم بود. او را بارها تهدید و بازداشت کردند؛ ولی از هدف مقدسی که داشت، یک لحظه عقب‌نشینی نکرد.

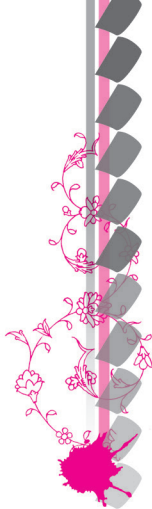
سرانجام این عالم مجاهد، در اثر شکنجه‌های مخوف ساواک در زندان قصر تهران به **شهادت** نائل آمد و رژیم طاغوت پهلوی برای جلوگیری از رسوایی هر چه بیشتر این فاجعه، حاضر به تحویل پیکر پاکش به خانواده‌اش نشد و **تاکنون مزار این مجتهد شهید، بی‌نشان است**.

نوشته‌ای که در پیش‌روی شماس‌ت، روزنه‌ای از زندگی سراسر نورانی یکی از خورشیدهای خروشان انقلاب اسلامی می‌باشد. امید است که توانسته باشیم ذره‌ای از مجاهدت‌های این **شهید** بزرگوار را بازگو کرده باشیم.

در پایان از همه کسانی که ما را در انتشار این کتاب مساعدت کردند، صمیمانه تشکر کرده و اجر **شهیدان** را از خداوند متعال برای‌شان آرزو می‌نماییم.

علیرضا صداقت

۹۴/۱۰/۱۷



سیاسگزاری

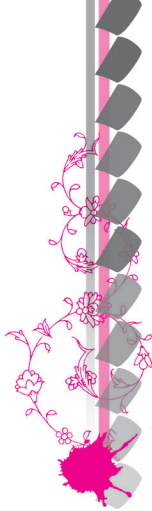
این اندک محصول روح آتش فشانی مردی بزرگ از تبار کاروانیان عشق به روح الله است که زندگی را از خود بریدن می بیند و در تمامی لحظه هایش با آنانی می زیست که روح شان جاودانه شد. مردی که چهره اجتماعی و روح بلندش، لباس آبروی این دنیا، تنهایی و گمنامی اش، کلید رهایی از کشمکش ها، مصلحت جویی ها و منفعت طلبی بعضی از همراهانش در عرصه پایداری بود.

و اکنون به دور از این هیاهو با تلاشی مضاعف، پروردگار عالم را سپاس می گویم که توفیق داد تا شرح زندگانی عالم مبارز شهید آیت الله صدوق (رضوان الله تعالی علیه) را جمع آوری نموده تا در قالب کتابی با عنوان «مجتهد بی نشان» برای مطالعه نسل امروز و فردای میهن اسلامی مان به زینت چاپ آراسته شود.

آن چه را ما خواهیم درباره عظمت شهید آیت الله صدوق (رضوان الله تعالی علیه) بگوییم در خود متن آمده است. در این کتاب از گفتار بعضی از شاگردان ایشان، بزرگان محل و علمای فرهیخته مطالبی نقل شده است. یکی از دلایل دنبال کردن زندگی این شهید والا مقام جدای از این که پدر عزیز اینجانب است، سوابق درخشان ایشان می باشد. پیش خود فکر کردم که اگر دستم به خودش نمی رسد، لااقل شخصیتش را برای همگان بشناسانم و در خاطره ها حفظ کنم؛ انشاء الله.

از کلیه سرورانی که در جمع‌آوری مطالب، تدوین و چاپ کتاب حاضر همکاری نموده‌اند به ویژه اداره کل بنیاد شهید و امور ایثارگران استان مقدس قم، علمای بزرگوار، شاگردان، دوستان و هم‌زمان شهید و به خصوص مردم شریف و بزرگوار روستای تیکن گلپایگان (زادگاه شهید) و همچنین از نوه آن شهید والامقام، حجت الاسلام علیرضا صدوق که در تهیه و تدوین سخنان علما و آشنایان در این کتاب همکاری نموده‌اند، نهایت تشکر و سپاس را دارم.

با تشکر
محمد رضا صدوق



امام خمینی رحمته الله علیه:

«در هر نهضت و انقلاب الهی و مردمی، **علمای اسلام** اولین کسانی بوده‌اند که بر تارک جبین‌شان خون و **شهادت** نقش بسته است. کدام انقلاب مردمی. اسلامی را سراغ کنیم که در آن حوزه و روحانیت **پیشکسوت شهادت** نبوده‌اند و بر بالای دار نرفته‌اند و اجساد مطهرشان بر سنگفرش‌های حوادث خونین به **شهادت** نایستاده است؟ در ۱۵ خرداد و در حوادث قبل و بعد از پیروزی، **شهادی** اولین، از کدام قشر بوده‌اند؟

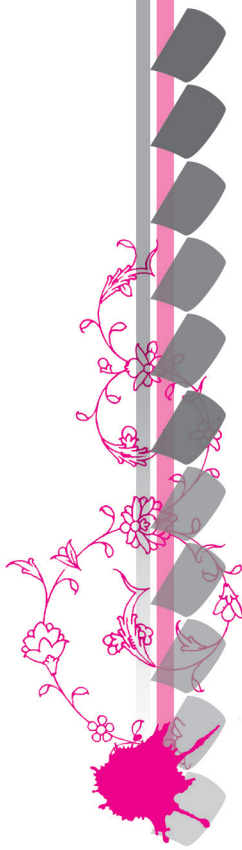
خدا را سپاس می‌گزاریم که از دیوارهای فیضیه گرفته تا سلول‌های مخوف و انفرادی رژیم شاه و از کوچه و خیابان تا مسجد و محراب امامت جمعه و جماعات و از دفاتر کار و محل خدمت تا خطوط مقدم جبهه‌ها و میادین مین، خون پاک **شهادی** حوزه و روحانیت افق فقاقت را گلگون کرده است.»

منشور روحانیت - ۱۳۶۷/۱۲/۳

امام خامنه‌ای (مد ظله العالی):

«**سلام خدا بر مجاهدین فی سبیل الله**؛ آنان که شرف جهاد را با فضیلت علم به هم آمیخته و مصداق عالم عامل شدند. تاریخ شکوهمند **روحانیت شیعه**، هر چند که در همه‌ی دوران‌های پُرحماسه‌ی عُمر تشیع سرفراز، با فداکاری‌ها و مجاهدات خونین همراه است، اما آنان که در این عصر، که عصر پیکار سرنوشت‌ساز ارزش‌های الهی با تهاجم شیطان‌های زر و زور جهانی است، توانستند ردای سرخ جهاد و شهادت را بر قامت رسای حوزه‌ی روحانیت شیعی بیفکنند و **اسوه‌ی قتال فی سبیل الله** شوند، از ارزش مضاعف برخوردارند. حضور در صحنه‌های جهاد و شهادت، جامعه‌ی روحانیت را بها و رونقی الهی می‌بخشد و سلاح بلاغ و تعلیم آنان را بُزّای می‌سازد. **روحانیون مجاهد فی سبیل الله**، حق حیات برگردن حوزه‌های علمی تشیع دارند.»

پیام به روحانیون رزمنده ۶۸/۱۰/۱



زندگنامه

شهید آیت الله محمدصادق صدوق گلپایگانی
تاریخ و محل تولد: ۱۳۰۳ - تیکن از توابع گلپایگان
تاریخ و محل شهادت: (۱۳۴۰/۸/۴) - تهران - زندان قصر

زندگی نامه

همه اجداد شهید از علمای مذهبی منطقه «عربستان گلپایگان»* و مبلغ دین اسلام بوده‌اند. پدرش، مرحوم شیخ فرج‌الله تیکنی، از فضلاء معروف روستای خود و ملای منطقه‌ی عربستان بود. مردم برای رفع مشکلات خود به او مراجعه می‌کردند و با رویی باز و اخلاقی خوب از آنها دل‌جویی می‌کرد و پاسخ سئوالات‌شان را می‌داد. این مرد خدا، آن زمان که فقر و قحطی در کشور بی‌داد می‌کرد، وضع مالی خوبی داشت. درآمدش از کشاورزی تأمین می‌شد و تا می‌توانست گرفتاری‌های مالی مردم را برطرف می‌نمود.

در منزل‌شان تعزیه و عزاداری برای امام حسین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام برگزار می‌کرد. ایشان، بزرگ فامیل بود و بستگان برای انجام کارهای خود، با ایشان صلاح و مشورت می‌کردند؛ حتی از روستاهای اطراف گلپایگان، خوانسار و رحمت‌آباد جهت مشورت و رتق و فتق امور به ایشان مراجعه می‌کردند.

نقل شده: «روزی دوراه‌زن معروف آن منطقه، به آبادی آن‌ها حمله می‌کنند. شیخ فرج‌الله مطلع می‌شود. برای آن‌ها پیغام می‌فرستد که به منزل او بیایند. آن‌ها هم که مسلح بودند و ترسی از دستگیری نداشتند، آمدند. وی آن‌ها را موعظه کرد و ازشان خواست که دست از این کارها بردارند و به خدا پناه ببرند؛ اما

* عربستان، به روستاهای تیکن، شورچه، دُر، دهق، علویچه و ... از توابع گلپایگان می‌گویند.



راه‌زن‌ها که افراد شروری بودند، گفتند: «تو که در راه خدا هستی! دیگر خدا، ما را برای چه می‌خواهد؟» خلاصه، شیخ را مسخره کردند. شیخ فرج‌الله بدون آن‌که ناراحت و خشمگین شود، گفت: «راهی که در پیش گرفته‌اید انتهای بی‌ندارد و شما نابود خواهید شد!» راه‌زان که تصمیم داشتند گوسفندان زیادی را از روستا با خود ببرند، به خاطر حرف‌های شیخ فرج‌الله، آن روز گوسفندی نبردند».

زمانی که محمدصادق (آخرین فرزند خانواده‌ی شیخ فرج‌الله) در سال ۱۳۰۳ شمسی به دنیا آمد، پدرش چند بار گریه کرد. دست‌های خود را به آسمان بلند کرد و از خدا خواست که فرزندش را در پناه خودش حفظ کند. فرزندان دیگرش، از پدر سؤال کردند: «برادرمان که سالم است و اتفاقی نیفتاده؛ چرا این قدر گریه می‌کنی؟» شیخ فرج‌الله در جواب می‌گوید: «بنده، خواب دیده‌ام خدا به من فرزندی داده که به زودی یتیم خواهد شد و عمرش از دیگر برادرانش کوتاه‌تر است؛ ولی آینده‌ی درخشانی دارد. او در آینده، مرد فاضل و باخدایی خواهد شد».

مادرش، زن بسیار مؤمن و با درایتی بود. نماز شب و عبادتش ترک نمی‌شد. هر روز نمازش را در مسجد با جماعت می‌خواند. همیشه به همراه شوهر، جزء اولین کسانی بودند که برای نماز در مسجد آبادی حاضر می‌شدند. هر بار هم که روحانی آبادی دیر می‌کرد یا نمی‌آمد، با اصرار مردم، پدر محمدصادق به جای او نماز را اقامه می‌کرد.

در شش سالگی، به مکتب رفت. معلم وقتی استعدادش را دید، در تعلیم وی بیش از حد معمول کوشید. پدرش با دیدن پیشرفت سریع او، شخصاً به آموزش‌اش پرداخت. دیری نگذشت که محمدصادق، در اوج نوجوانی یار و مشوق اصلی خود را از دست داد. او مدت‌ها مریض شد و در خانه خوابید.



بعد از مرگ پدر، مادرش او را به «اسفرنجان»^{*} نزد استاد بزرگ، مرحوم آیت‌الله محمدی گلپایگانی رحمته‌الله علیه فرستاد.

تحصیلات مقدماتی علوم حوزوی را در محضر آیت‌الله محمدی گلپایگانی رحمته‌الله علیه در اسفرنجان گذراند. بعد از چندی به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک عزیمت کرد. پس از تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، به این شهر نقل مکان کرد و سال‌های متمادی در محضر اساتید بزرگ به فراگیری علوم مختلف حوزوی پرداخت. به علت هوش، استعداد و جدیت خدادادی که داشت، خیلی زود به درجات شامخ علمی نایل آمد.

در سال ۱۳۲۷ که ۲۴ بهار از عمرش را پشت سر می‌گذاشت، توسط آیت‌الله صدرا استاد بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی اراک، عموزاده‌ی مادر **شهید**، با خانواده‌ی مذهبی و متدینی از اراک آشنا شد. با این آشنایی مقدمات ازدواجش فراهم شد و متأهل شد.

وقتی حوزه‌ی علمیه‌ی قم که توسط آیت‌الله العظمی حائری در قم تأسیس شد، ایشان به همراه جمعی از طلاب حوزه‌ی علمیه‌ی اراک به قم عزیمت نمود. علوم فقه، اصول و فلسفه را از محضر فقها و حکمای نامی آن عصر، هم‌چون مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه، آیت‌الله حاج آقا روح‌الله خمینی رحمته‌الله علیه، آیت‌الله محقق داماد رحمته‌الله علیه، آیت‌الله گلپایگانی رحمته‌الله علیه و دیگر علمای مشهور آن زمان آموخت.

چند سال بعد، خود به مقام شامخ علمی نائل شد و در حوزه به تدریس پرداخت. از آن‌جا که بیانی رسا و شیوا داشت، جمعیت انبوهی از طلاب در درسش حاضر می‌شدند. به تدریج در میان فضلا و مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم مشهور شد.

بعد از فوت مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه در قم، شهرستان‌ها و مراکز تبلیغی بارها از امام خمینی رحمته‌الله علیه به عنوان جانشین معظم‌له یاد می‌کرد و احکام را طبق رساله‌ی حضرت امام رحمته‌الله علیه بیان می‌نمود تا آن که توسط ساواک دستگیر شد.

^{*} روستایی از توابع شهرستان گلپایگان.

در آخرین بار دستگیری، مأموران رژیم طاغوت به منزل ایشان هجوم برده، کتاب‌های کتابخانه‌ی شخصی وی را به همراه اسناد مهم، مجوزهای شرعی و تفویض اختیار مراجع معظم وقت و تعدادی کتاب نفیس همراه خود بردند و تعدادی را نیز به آتش کشیدند.

بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه در مسجد اعظم سخنرانی کرد. در آن جا اعلام کرد: «بعد از معظم له، کسی که از همه اعلم تر است و می‌تواند حوزه‌های علمیه را سر و سامان دهد، شخص حاج آقا روح‌الله خمینی رحمته‌الله علیه است. ای طلاب و روحانیون عزیز! از ایشان تقلید کنید و مسائل فقهی را طبق رساله‌ی ایشان برای مردم بازگو کنید!» همین منبر، باعث دستگیری اش شد.

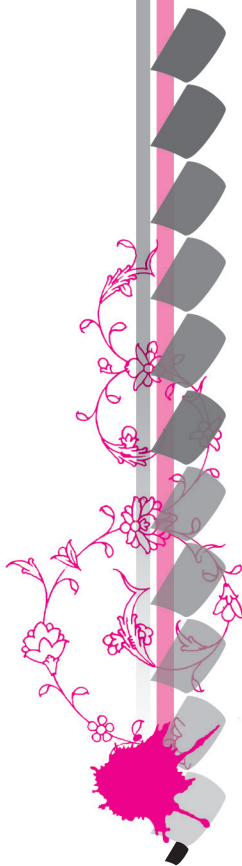
آن **شهید** بزرگوار تا مدتی به صورت انفرادی در زندان قم بازداشت و سپس به زندان قصر تهران منتقل شد.

زندان‌ها، هجرت‌ها و شکنجه‌های فراوانی را تحمل کرد. تهمت‌ها و حرف‌های زیادی را شنید و دم نزد. دشوارتر از همه، تهمت‌ها و حرف‌های ناروایی بود که از سوی بدخواهان و روحانی‌نماهای طاغوتی علیه او بیان می‌شد.

سرانجام با آن همه مبارزه، فداکاری، مجاهدت و ایستادگی در تاریخ چهارم آبان ۱۳۴۰ در سن ۳۷ سالگی در زندان قصر مظلومانه و غریبانه پس از تحمل شکنجه‌های فراوان عمال طاغوت به فیض **شهادت** نایل گردید.

هم اکنون، بعد از سالیان سال با پیگیری‌های خانواده، هنوز نشانی از قبر آن **شهید** و الامقام نیست و قبرش همچنان بی‌نشان می‌باشد.





در کلام دیگر

آیت الله دکتر سید هاشم بطحایی گلپایگانی

«یکی از افراد مورد توجه علما و مراجع، به خصوص مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه بود. از چهره های درخشان حوزه ی علمیه ی قم و از شاگردان ممتاز مراجع وقت آن زمان به شمار می رفت. در زمان طاغوت رخدادهایی که اتفاق می افتاد، علما با احساس مسئولیت نمی توانستند ساکت بنشینند و بی تفاوت بمانند.

یکی از کسانی که در این رابطه حساسیت فوق العاده ای داشت، **شهید** صدوق بود. در همان زمان، اتفاقاتی که افتاد باعث دستگیری اش شد و او را در حین شکنجه به زندان قصر تهران منتقل کردند. البته بسیار ناگوار بود و در حقیقت می توان گفت که یکی از اولین کسانی بود که در حوزه دستگیر شده بود.

ایشان فردی فاضل، عالم، پر تلاش و حساس بود. از مستشکلین درس حضرت امام خمینی رحمته الله علیه از نخبگان و از فرزندان آن زمان حوزه ی علمیه ی قم بود.

ایشان خیلی اصرار داشتند در حفظ حوزه ی سنتی و حفظ استقلال حوزه. وی از نظر روحی، فکری و پرهیزکاری شاخص بود. ویژگی های مرحوم **شهید** صدوق در همان علم و عملش است؛ یعنی آن چه را می دانست به آن عمل می کرد. از همین جهت ایشان را دستگیر کردند. برخوردهای ظالمانه و سرکوب گرانه درباره ی وی



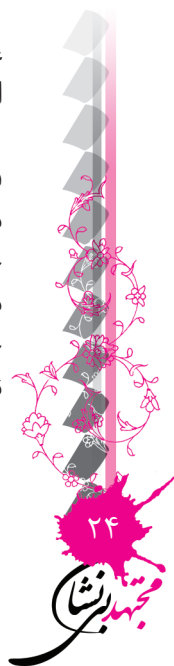
انجام شد. او را به زندان قصر منتقل کردند و تحت شکنجه‌های دژخیمانۀ طاغوت، مظلومانه روح عالی‌اش به ملکوت پرکشید. امثال شهید صدوق در حوزه زیاد نبودند. بیش از چهل و اندی سال که شهید صدوق از این عالم رخت بر بسته است، هنوز خوبی‌هایش در خاطره‌ها زبان زد است. کسانی که ایشان را می‌شناختند به نیکی از او یاد می‌کنند. می‌گفت:

هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق

ثبت است بر جریده‌ی عالم دوام ما

شهید صدوق در آن زمان در حوزه‌ی علمیه، درس اصول تدریس می‌کرد. ایشان یکی از مدرسین بزرگ حوزه و از نخبگان و فرزندان آن زمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود.

به فرزندان آن شهید بزرگوار توصیه دارم که در آن روزگار، اگر غریبانه و مظلومانه گوشه‌ی زندان جان به جان‌آفرین تسلیم کرد؛ اما فراموش نشده است. خداوند متعال نمی‌گذارد فراموش شود. ایشان از شهدای اول نهضت هستند. خداوند در مورد ایشان فرموده: «اولئک اعظم درجه عندالله»؛ چون ایشان، هم مهاجر بود، هم مجاهد. هم جهاد نفسانی داشت و هم جهاد مالی؛ به خصوص قلم و بیان. پیامبر ﷺ به امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: «اگر یک نفر به دست تو هدایت شود، برای تو بهتر است از آن چه خورشید بر آن می‌تابد.» خداوند رحمتش کند. مرد بسیار شجاع، نترس و باسوادی بود.»



دکتر محمد باقر صدوق

«پدرم فردی شاخص بود. ایشان زیر بار حرف زور نمی‌رفت. بسیار شجاع و نترس بود. مردم‌دار، خانواده‌دوست و مهربان بود. از همه مهم‌تر باسواد و عالم بود. از فرزندگان و دانشمندان آن زمان حوزه‌ی علمیه‌ی قم به شمار می‌رفت. ایشان از شاگردان ممتاز و برجسته، مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه و حضرت امام خمینی رحمته‌الله علیه بود که در درس‌های ایشان اشکال می‌کرد و مورد توجه معظم‌له بود.

کتابخانه‌ی شخصی ایشان در منزل‌مان به سبب داشتن کتاب‌های نفیس و ارزشمند علمی که یا خود تهیه کرده و یا از پدرشان به ارث رسیده بود، در اختیار شاگردان خود قرار می‌دادند. به خاطر همین، خانه‌ی ما همیشه شلوغ بود.

آن زمان با آن سن کم مورد حسد بسیاری از روحانی‌نماهای طاغوتی قرار گرفته بود که هر روز برایش دردسر ایجاد می‌کردند. بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه، از نقاط مختلف کشور، از ایشان در مورد اعلیت مراجع سؤال می‌کردند که بعد از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه از چه کسی تقلید کنند؟ پدرم می‌گفت: «فقط حاج‌آقا روح‌الله خمینی رحمته‌الله علیه». بارها خودم این سخن را از زبان ایشان شنیدم. در زمانی که کسی جرأت نام بردن اسم امام خمینی رحمته‌الله علیه را نداشت، ایشان شجاعانه رساله‌های امام رحمته‌الله علیه را به صورت مخفی بین شاگردانش و مردم توزیع می‌کردند. می‌گفتند: «از ایشان اعلم‌تر و شجاع‌تر برای مرجعیت نداریم. اوست که می‌تواند حوزه‌های علمیه را سرو سامان دهد». ایشان اهل تبلیغ و جار و جنجال نبود. در حوزه‌ی علمیه‌ی اراک و حوزه‌ی علمیه‌ی قم خیلی‌ها او را به خوبی می‌شناختند. افرادی که از زمان آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه در قید حیات هستند و ایشان را می‌شناسند به نیکی از وی نام می‌برند. دوستان نزدیک پدرم که از مبارزان آن زمان بودند، شخصیت‌هایی مانند



آیت الله محسنی گرگانی، آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، آیت الله جنتی، آیت الله مؤمن، آیت الله سبحانی، آیت الله ستوده اراکی، آیت الله زین الدین، آیت الله معنوی، حجت الاسلام و المسلمین محمدعلی رسولی اراکی، حجت الاسلام و المسلمین ابطحی اراکی و... می باشند.

حجت الاسلام والمسلمین محمد جواد رهنمائی

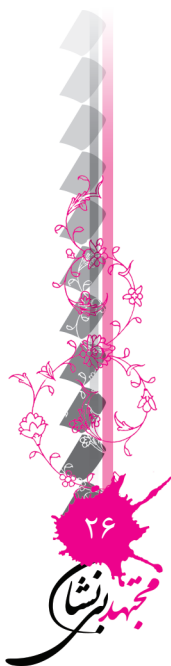
«از افتخارات بنده این است که در دوران طفولیت با مرحوم شیخ صدوق مکتب می رفتیم. در حوزه های علمیه ی اراک و قم شخصیت شناخته شده ای بود.

در قم، از شاگردان ممتاز، برجسته و از مستشکلین درس های اساتید آن زمان بود. تا آن جایی که ما از حالات ایشان اطلاع داشتیم، پدرشان هم یکی از علمای بزرگ آن زمان در منطقه ی تیکن گلپایگان بود که با مرحوم حاج شیخ میرزا محمد مهدی محمدی گلپایگانی رابطه داشتند. مرحوم شیخ صدوق ایشان را وصی خودش قرار داده بود.

به عقیده ی من از همان لحظه ی اول که ایشان از دنیا رفت، با امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام محشور شد. اول پیامبران شفاعت می کنند؛ بعد علما و بعد **شهدا**. ایشان از همان گروهی است که امید است فردا از شفاعت ما باشد.

انشاء الله آن جا یادی از ما هم بکند و اسمی از ما ببرد. من خیلی به ایشان ارادت داشتم. بزرگ زاده، عالم زاده و با تقوا بود. باهوش بود. یک زکاوت مخصوص داشت.

ایشان، بین چند نفری که با هم بودیم و مکتب می رفتیم و بعد وارد حوزه ی علمیه شدیم، نابغه بود. خداوند انشاء الله او را همراه با پدر بزرگوارش با محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله هم نشین کند.»



آیت‌الله محمدحسن فاضل گلپایگانی

«ایشان یک مجتهد بود. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی فرمودند: «علامت این‌که کسی درس را فهمیده، این است که بتواند تدریس کند. کسی که نفهمیده باشد، نمی‌تواند به دیگری درس بدهد». این‌ها نشان می‌دهد که **شهید** بزرگوار صدوق، آن چنان خوب درس خوانده بود که توانست شاگردپرور باشد؛ شاگردانی با آینده‌ای خوب و درخشان. این از خدمات بزرگ یک روحانی است که ایشان بحمدالله هم خودش خوب فهمید و هم توانست خوب بفهماند».

حاج‌نصرالله هادی

«**شهید** صدوق، اولین **شهید** نهضت امام خمینی علیه‌السلام در مناطق گلپایگان و خوانسار است. البته شاید باشند **شهدایی**؛ ولی به مقام ایشان نمی‌رسند. کارهایی که ایشان کرده، هیچ کدام از آن **شهدا** نکرده‌اند. الان هم که اسمش می‌آید، همه برایش صلوات و رحمت می‌فرستند.

شیر بود در پیشه و ما بی‌خبر بودیم. می‌گفتیم: «یک طلبه است مثل بقیه!» دلیرمرد بود. دلیرروستای تیکن، دلیر گلپایگان بود. در گلپایگان اسمش را که ببرید، مردم دعایش می‌کنند و از شجاعتش حرف می‌زنند. اگر کاری در روستا پیش می‌آمد نمی‌گفت: «من طلبه‌ام» خودش پیش قدم می‌شد. لباس هایش (عمامه و عبا) را در می‌آورد. مشغول به کار می‌شد. اگر می‌دید من در حیاط منزلم کار می‌کنم و خسته شده‌ام یا تنها هستم، او هم می‌آمد و به من کمک می‌کرد. می‌رفت حیاط‌های همه‌ی مردم روستا سر می‌زد، ببیند اگر کسی کمک می‌خواهد؛ کمکش کند. آدم با غیرت و بسیار شجاعی بود».



مهندس علی اصغر علیشاهی

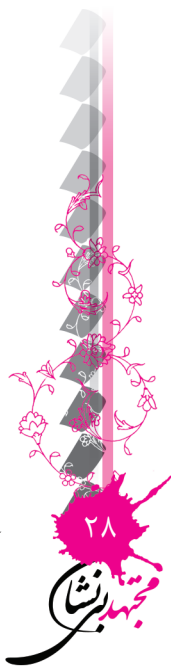
«ایشان فردی وظیفه‌شناس بود. اگر احساس می‌کرد که کاری وظیفه‌اش است، هیچ کوتاهی نمی‌کرد؛ ولو به قیمت جانش یا به قیمت آوارگی زن، فرزندان و فامیلش تمام شود. در مقابل شرع، تسلیم محض بود. ایشان در زمانی این حرف‌ها را می‌زد و این مواضع را می‌گرفت که کمتر کسی خبر از این قضایا داشت.

به عنوان اولین شهید نهضت امام علیه السلام، درباره‌ی ایشان حرف‌های زیادی می‌توان زد. از اولین افرادی بود که با رژیم شاهنشاهی مخالفت کرد. در زمانی که منبر می‌رفت و چنین حرف‌هایی می‌زد، کم بودند کسانی که چنین جرأت و بینشی داشته باشند. به نظر من ایشان یکی از بنیان‌گذاران این نهضت می‌باشد. یکی از افرادی که پایه‌گذار و در واقع حمایت‌کننده‌ی این نهضت است.»

حاج محمدتقی سامی

«شهید صدوق جزو طلبه‌های مُبرز و درجه‌ی یک بود. خیلی زود به درجه‌ی اجتهاد رسید. معمولاً اگر کسی در کاری از هم‌ردیفان خود جلوتر باشد، عالم‌تر باشد، دشمن هم پیدا می‌کند؛ چون افراد به کسانی که برتر از خودشان هستند، معمولاً حسودی می‌کنند.

ایشان شاگرد ممتاز آیت‌الله العظمی بروجردی علیه السلام بود. تا آن جایی که من خبر دارم، بعضی از افراد که در اطراف آیت‌الله العظمی بروجردی علیه السلام بودند، با آقای صدوق میانه‌ی خوبی نداشتند. در آن زمان ساواک در خیلی جاها جاسوس داشت؛ حتی در بیت آقای بروجردی. تا زمانی که آیت‌الله العظمی بروجردی علیه السلام زنده بود، برای آقای صدوق مشکلی پیش نیامد؛



چون مورد حمایت ایشان بود. بعد از فوت معظم له، کار برای **شهید** صدوق سخت شد. ریختند در خانه اش و وسایلش را به هم ریختند. کتاب هایش را پاره کردند. او را به زندان قصر تهران بردند. زیر شکنجه **شهید**ش کردند و حتی جنازه اش را تحویل ندادند».

حاج عربعلی علیشاهی

«مرحوم صدوق وقتی به روستای تیکن می آمد، منبر می رفت. مردم را نصیحت می کرد و به هم می جوشاند که با هم خوب باشند. همه اش حرف خیر می زد. در طی این چند سال که من در این روستا زندگی می کنم، هنوز عالمی در این روستا نیامده که بتواند مردم را این طور بسیج و به هم نزدیک کند. مردم خیلی ناراحت هستند و می گویند: «حیف از این مرد دانا که در جوانی از دنیا رفت. این عالم باید می ماند تا مردم از او استفاده بیشتری می کردند».

در دل مردم جای داشت. همه مردم او را دوست می داشتند. یک نفر نیست که از **شهید** صدوق بد بگوید. اسمش که می آید همه می گویند: «خدا رحمتش کند».

حاج محمدتقی هادی

«اگر امروز زنده بود، یک آدم ساکتی نبود. آدمی پرتحرک، با سواد علمی زیاد، نترس، شجاع، قهرمان و مرد بود. حرف حق را می زد. از هیچ کس و اهمه نداشت. در ظاهر آدم کوچک و ضعیفی از نظر جثه بود؛ ولی خیلی نترس و شجاع بود.

بنده، چندین سال مسئول کتابخانه ی آیت الله گلپایگانی رحمته الله علیه بودم. از طلبه ها می پرسیدم: «**شهید** صدوق چه جور آدمی بود؟» می گفتند: «مثل ایشان کم داشتیم!»



حاج احمد رضا سخاوی

«سخنرانی و منبرهایی که داشت برای همه قابل هضم بود. از بچه‌ی هفت ساله تا پیرزن هفتاد ساله می‌فهمیدند که چه می‌گوید. مثل سخنرانی شهید مطهری که هم برای یک فرد معمولی قابل فهم است و هم برای یک عالم».

حاج علی اکبر علیشاهی

«پدر بنده، از شهید صدوق بزرگ‌تر بود. پدر بزرگ‌مان حاج شیخ فرج‌الله تیکنی، فردی زحمت‌کش بود. در روستا کشاورزی داشت. برای ازدواج و یا نوشتن قول‌نامه به ایشان رجوع می‌کردند و او هیچ توفعی از مردم نداشت. همه‌ی آبادی به ایشان اعتماد داشتند و در واقع ایشان بزرگ‌آبادی بود. وی کتابخانه‌ی بزرگی داشت. در آبادی مسائل فقهی و شرعی مردم را به‌شان یاد می‌داد. بعد از فوت پدر بزرگ‌مان، کلیه‌ی کتاب‌های علمی، فقهی و تاریخی آن مرد بزرگ به پسر کوچک خود یعنی شهید صدوق رسید. در نوجوانی به تعزیه و روضه‌خوانی علاقه‌ی وافری داشت. پدرم نقل می‌کرد: «وقتی شهید صدوق نوجوان بود، گوسفندان را به صحرا می‌برد. نسخه‌هایی از تعزیه همراه خودش برمی‌داشت و می‌خواند. زمانی که دیدیم ایشان از نظر سطح فکری، بالا هستند، او را به حوزه‌ی علمیه‌ی اسفرنجان از توابع گلپایگان که مدیر آن مرحوم آیت‌الله محمدی گلپایگانی* بود، فرستادیم. چهار سال آن‌جا درس خواند و بعد توسط عموزاده‌ی مادرش مرحوم آیت‌الله صدرا که استاد بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی اراک بود، به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک رفت. چندین سال در آن‌جا درس خواند. بعد از تأسیس حوزه‌ی علمیه‌ی قم، همراه با علمای حوزه‌ی علمیه‌ی اراک به قم مهاجرت کرد».

* آیت‌الله محمدی گلپایگانی از دوستان نزدیک شیخ فرج‌الله پدر شهید صدوق بودند.



حاج کریم سخاوی

«شهید صدوق به خاطر این که حرف حق را می‌زد، از بین‌اش بردند؛ چرا که همه از حرف حق خوش‌شان نمی‌آید. از نترسی و شجاعت به این جا رسید. مردم را موعظه می‌کرد. در مورد رهبری بعد از آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه می‌گفت: «از حاج‌آقا روح‌الله خمینی تقلید کنید! او از همه بهتر است». آدم خوبی بود. به آبادی می‌رسید. به مردم می‌رسید. خوش‌برخورد بود.»

حاج مرتضی هادی

«من همیشه به برادرم می‌گفتم که اخوی! اگر شهید را بخواهند رتبه‌بندی کنند، آقای شیخ صدوق، شهید اول نهضت امام خمینی رحمته‌الله علیه است. پس چرا اسمی از ایشان نمی‌برند؟ چرا گمنام است؟ چرا حقش را ضایع می‌کنند؟ برادرم می‌گفت چون ساواک همه آثار شهید را همانند خودش از بین برده است. گفته‌اند شیخ صدوق از دنیا رفته و مفقودالجسد است. پیکر مطهرش را هم تحویل خانواده و بستگانش نداده‌اند. هیچ‌کس هم از او اطلاعی ندارد. هیچ نامی از این شهید بزرگوار هم برده نمی‌شود. تا این که ما خیلی اصرار کردیم تا شهید جزو شهدای رده‌ی اول نهضت امام خمینی رحمته‌الله علیه قرار بگیرد. یادمانی و نشانی برایش در منطقه‌ی گلپایگان و حومه ساخته شد. از آن تاریخ نام ایشان کم‌کم بر سر زبان‌ها افتاد و شهادتش آشکار شد. مردمی که او را می‌شناختند، همه خوشحال بودند که ایشان به حقش رسیده است.»



حاج عباسعلی سامی

«بعد از فوت مرحوم آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه دوباره ساواک برای ایشان در دسر به وجود آورد. از طرف اطرافیان معظم له و افراد طاغوتی حاضر در بیت ایشان، می خواستند کسی را جای آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه جهت اقامه ی نماز جماعت در مسجد اعظم قم بگذارند. **شهید** صدوق با شجاعت زیاد از این کار ممانعت کرد. با صدای بلند و رسا گفت: «کسی می بایست جانشین آیت الله بروجردی رحمته الله علیه شود و در این محل نماز جماعت بخواند که هم از دیگران اعلم و هم شجاع تر باشد. تنها کسی که می تواند حوزه های علمیه را سر و سامان دهد، آقای خمینی رحمته الله علیه است.»

بعد از این صحبت، او را دستگیر کردند و به زندان بردند؛ چون حامی خود، یعنی آیت الله بروجردی رحمته الله علیه را از دست داده بود. بارها به دوستان و فامیلش گفته بود: «من دیگر از این زندان بیرون نخواهم آمد. مرا خواهند کشت!». همین طور هم شد. بعد از **شهادت**، جنازه ی او را هم تحویل بستگان و فرزنداناش ندادند. اجازه ی برگزاری مراسم ختم و سوگواری هم ندادند.»

حجت الاسلام و المسلمین حسنعلی آهنگران

«این **شهید** عزیز، دین دار بود. دین را شناخته بود. لذا امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «الکمال کل الکمال التفقه فی الدین» یک عالم آگاه، خوش فکر و با سیاست بود. تمام حرکاتش به نفع اسلام، به نفع دین و به نفع حوزه بود. ایشان یک انسان قانون مند بود. تابع دستورات مرجع وقت خودش بود و به امام رحمته الله علیه عشق می ورزید.»



حاج حسین علی زالی

«یک بار که در قم منزل شهید صدوق مهمان بودم، دیدم طلبه‌هایی به منزل ایشان می‌آیند که بیش از ۸۰ سال سن دارند و در درس ایشان شرکت می‌کنند. باورم نمی‌شد که این شهید بزرگوار با آن سن کم، حدوداً ۳۵ سال، چگونه این طلبه‌ها با این سن بالا در درس‌شان شرکت می‌کنند. معلوم بود که هم خوب درس خوانده و هم بیان خوبی دارد که توانسته در مدت کم طلبه‌های کهنسالی را پای درس خود بکشاند».

فاطمه شاه محمدی *

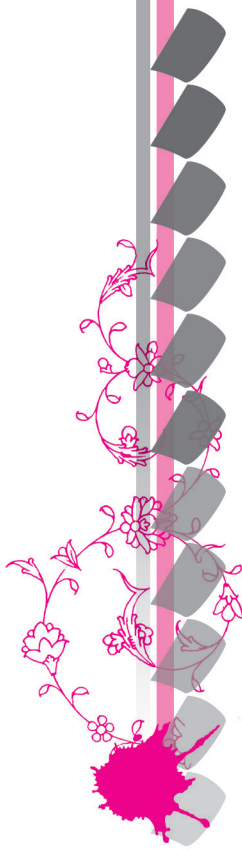
«بارها دیده بودم برای صحبت کردن، سخنرانی و درس دادن اصلاً کتاب بر نمی‌داشت. مطالب را از حفظ می‌گفت. این اواخر بعضی اوقات از کتاب جهت درس دادن به شاگردانش استفاده می‌کرد».

بسیار مرد مهربان، مهمان‌نواز و مردم‌دار بود. بارها از من حلالیت می‌طلبید. می‌گفت: «اگر یک موقع کم و کسری هست، مرا حلال کن! تو زحمت می‌کشی بچه‌های مرا بزرگ می‌کنی». کسانی که پای منبرش بودند، می‌دانند دیگر هیچ‌کس مثل او نتوانسته مردم را روشن و آگاه کند.

مادرش، زن شجاعی بود. به فرزندش علاقه‌ی خاصی داشت. شهید صدوق به گونه‌ای بود که محبتش به دل همه افتاده بود. شاید برای این بود که می‌دانست می‌خواهد شهید شود. زمانی که خبر شهادتش به روستا رسید، همه‌ی مردم برایش گریه کردند؛ حتی بچه‌هایی که با او آشنایی نداشتند. می‌گفتند: «ما از پدر و مادرمان خوبی‌های او را شنیده‌ایم!».

* در منزل شهید صدوق به همسرشان کمک می‌کرد.





فاطمت

اهل روضه*

از نوجوانی در زادگاه مان پای منبرهای ایشان می‌رفتیم. توی محل آشنا و هم‌محله بودیم. علاقه‌ی زیادی به نماز جماعت ایشان داشتم. علتش این بود که جاذبه‌ی خاصی داشتند. با این‌که در قم ساکن بودند؛ اما تابستان‌ها و ایام سوگواری محرم، صفر و فاطمیه به روستای زادگاه‌شان می‌آمدند. با امکانات خودشان در منزل شخصی روضه می‌گرفتند و از مردم پذیرایی می‌کردند. خودشان هم منبرش را می‌رفتند.

علاقه‌مند به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بود. دوست داشت که رسالت تبلیغی خود را انجام دهد و خودش بانی این مجالس نورانی در زادگاهش باشد.

خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: «ولینذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون؛ کسانی که می‌روند معلوماتی به دست می‌آورند، تفقه در دین می‌کنند، خیلی به جاست که برگردند در همان محل‌شان و مردم را ارشاد کنند».



* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

درس‌های مشکل *

در درس آیت‌الله العظمی محقق داماد که از نوابغ حوزه بود، شرکت می‌کرد. ایشان درس پر محتوایی داشت. کمتر افرادی می‌توانستند حرف‌های ایشان را درک کنند. درس ایشان به درس امیری معروف بود. شهید صدوق و افرادی که می‌رفتند آن‌جا، افراد با فضیلتی بودند که می‌توانستند مبانی اصول فقه را درک کنند. سرمایه‌ی علمی‌شان قوی بود. از آن‌هایی بود که در بحث اشکال می‌کرد. رد و بدل‌هایی هم در بحث‌هایش داشت.

در درس امام خمینی علیه‌السلام که در مسجد «سلماسی» بود، شرکت می‌کرد. قبل از این‌که او را دستگیر کنند، ما همراه با حاج آقا مصطفی خمینی (پسر بزرگ امام خمینی علیه‌السلام) و آیت‌الله سبحانی، هر روز معمولاً همراه با ایشان و بزرگان حوزه در درس امام خمینی علیه‌السلام شرکت می‌کردیم. آن مسجد تا دم در پُر می‌شد. درس اصول امام علیه‌السلام از پرجمعیت‌ترین درس‌های حوزه‌ی علمیه‌ی قم بود.



* حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدعلی رسولی‌اراکي.

عالم عامل*

ایشان حدود ۱۳ سال، در محمودآباد آمل و اطراف آن در ایام ماه مبارک رمضان، محرم و صفر تبلیغ می‌کردند. در آن منطقه، به عنوان یک منبری و سخنران معروف مطرح بود. علمای آن روز آمل از جمله مرحوم فرسیو رحمته الله علیه، مرحوم شعبان زاده رحمته الله علیه ایشان را به خوبی می‌شناختند. آن روزها از اطراف محمودآباد مردم بسیاری پای منبرهای ایشان شرکت می‌کردند.

در سال ۱۳۳۹، بنده هم همراه ایشان، ماه مبارک رمضان، در یکی از روستاهای محمودآباد به نام «سیاه‌کلا» بودم. دهه‌ی محرم نیز نزدیک به محل ایشان بودم. با هم رفت و آمد داشتیم. از هر جهت شایسته بود؛ یعنی عالمی بود عامل؛ نه عالم تنها. به آن چه می‌گفت و معتقد بود، عمل می‌کرد. تبلیغش هم در آن منطقه خیلی مؤثر بود.



* حجت‌الاسلام والمسلمین سید محمد حسین ابطحی اراکی.

فعالیت اجتماعی*

اولین آشنایی من با ایشان، در همان دوران نوجوانی بود. در محل زادگاهش برنامه‌های مسجدشان به پا بود. در جماعت، منبر، مسجد و منزل خیلی متواضع بود. ما که نوجوان بودیم وقتی پیش ایشان می‌رفتیم، خیلی ما را تحویل می‌گرفت و نظر لطف نسبت به ما داشت. جاذبه‌های ایشان در امور شخصی، فعالیت‌های اجتماعی و رسالت دینی‌اش بود. آخرین روحانی در ایام تحصیل در قم خسته می‌شود؛ به خصوص که ایشان در درس و بحث واقعاً فعال بود. تابستان برای استراحت کردن به روستا می‌آمد. آن جا اشتغال‌اش بیشتر می‌شد. کارهای اجتماعی و عمرانی که محل داشت، کارهایی که زمین مانده بود و از عهدی مردم بر نمی‌آمد، عمامه و عبایش را کنار می‌گذاشت و با تمام توان دنبال کارهای مردم می‌رفت. انسان وقتی این چنین روحانی‌ای را می‌بیند جذبش می‌شود.

وجودش مؤثر و با برکت بود. وجودی که هر کجا می‌رفت، برکات و آثار فراوانی داشت. این را ما آن موقع نمی‌دانستیم. وقتی که وارد حوزه شدیم و کتاب‌های حدیثی خواندیم؛ در بحث‌های مربوط به عالم و رسالت‌های علمی، فهمیدیم که عالم آن کسی است که اثرگذار باشد؛ هم برای خودش و هم برای جامعه. آثار و برکاتی که در روایات آمده، برای چنین عالمی است. امامت و پیشوایی دارد. جلو می‌افتد. برای مردم خدمات دارد. چنین عالمی جاذبه دارد. با گذشت زمان، فعالیت‌های ایشان را خارج از محل هم شنیدیم.

در محل با تمام وجود لمس کردیم که ایشان در امور عمرانی، اجتماعی، معنوی، خالصانه، صادقانه و بی‌ریا برای مردم کار می‌کردند؛ بدون این‌که از کسی انتظاری داشته باشد.

* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.



راهاندازی قنات*

یک روز که برای چرای گوسفندان با بچه‌های هم‌سن و سال خودم به صحرا رفته بودم، باران شدیدی گرفت. همگی زیر یک سقف جمع شدیم. باران شدیدتر شد. دیدم که یکی از خرمن‌های گندم خودمان را آب برد. بر اثر سیل آن روز، به‌طور کلی قنات آبادی تخریب شد و آبی از آن بیرون نمی‌آمد. مردم ناامید شده بودند. بعضی‌ها هم از روستا کوچ کردند. همه گفتند: «چه کنیم؟ چه نکنیم؟» یادم هست وقتی **شهید** صدوق اطلاع پیدا کرد، درس و بحث خود را در قم رها کرد و به روستا آمد. بعد از سرکشی از قنات، قرار شد مجلس روضه‌ای در خانه‌ی خودش بگذارد. در آن زمان بلندگو نبود. وقتی می‌خواستند مراسم روضه را به مردم اعلام کنند، چند جوان می‌رفتند روی پشت‌بام و دست‌ان‌شان را به هم می‌دادند و با هم بلند سه مرتبه «یا حسین» می‌گفتند. مردم هم می‌فهمیدند که خانه‌ی فلانی روضه است.

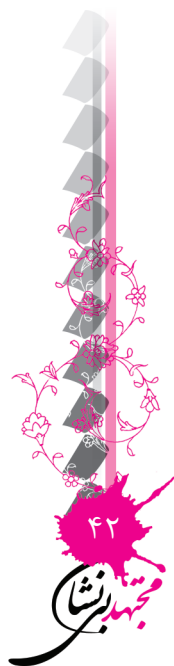
بعد از این‌که همه جمع شدیم، برای ما صحبت کرد و گفت: «نگران نباشید! خدا با ماست. شما در حال امتحان هستید. توکل به خدا بکنید». همه را بسیج کرد. به مقنّی روستا، «کل صفرعلی» هم خیر داد که فردا وسایلش را سرقنات بیاورد. وقتی سرقنات رسیدیم، کل صفرعلی زیر بار نرفت. گفت: «آقای صدوق! این کار نشدنی است!». بعضی از مردم می‌گفتند: «این‌جا آمدیم چه کار؟ قنات تخریب شده و فایده‌ای هم ندارد». ایشان به حرف‌های مردم توجه نکرد و گفت: «مگر می‌شود که این کار انجام نشود؟ باید حرکت کنید! آدم که حرکت نکند خدا هم کمکش نمی‌کند». بلند شد. از کل صفرعلی مقنّی، سطل را گرفت. عبا و عمامه را کنار گذاشت و آماده شد که داخل چاه برود.

* آقایان محمدتقی سامی، احمدرضا سخایی و دیگر بزرگان اهالی روستای تیکن این خاطره را نقل کرده‌اند.



مردم همین که این صحنه را دیدند، غیرتی شدند. جلوی ایشان را گرفتند و خودشان دست به کار شدند.

من خودم در آن موقع نوجوان بودم. شهید صدوق هم به بقیه گاهی سر می زد. کارها را نظارت می کرد. به دیگران روحیه می داد. یواش یواش همه ی ده خبردار شدند. آمدند سر قنات و کمک کردند. شهید صدوق هم یک رأس گوسفند از خودشان آورد و سر برید و گوشت آن را هم بین مردم تقسیم کرد که قنات درست شود. بعد از چند روزی قنات به همت ایشان و یاری مردم لایروبی و آب از آن جاری شد. قنات خراب، از اولش هم بهتر درست شد. مردم روستا خوشحال شدند که کار نشدنی با همت مرد خدا، شدنی شد.



توصیه به درس*

آخرین دیدار مادرمان با پدرمان در زندان قم بود. ایشان به همراه برادر بزرگ‌مان؛ «محمدباقر» که آن زمان نوجوان بود، قبل از انتقال پدرمان به زندان قصر تهران با زحمت زیاد موفق به دیدارش شد. پدرم به مادرم توصیه کرده بود که من دیگر از این زندان زنده بیرون نخواهم آمد. شما را به خدا می‌سپارم و توصیه کرده بود: «بگذارید فرزندانم درس بخوانند؛ تا به درجات عالی علمی برسند. دختر و پسر هم تفاوت ندارد».

خیلی دوست داشت فرزندانم با سواد شوند. الحمدلله با پشتکار برادران و خواهرانم و کمک بی‌دریغ مادرم، این کار انجام شد. همه‌ی فرزندانم همان‌طور که خواست پدرم بود، به درجات عالی علمی رسیدند. در زمان طاغوت اجازه نمی‌دادند فرزندان مخالفین شاه به تحصیلات عالی راه پیدا کنند؛ اما با همت بلند مادرم این کار انجام شد.

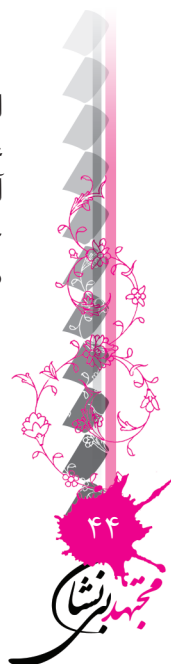
از این عالم بزرگوار ۵ فرزند به یادگار مانده است؛ دکتر محمدباقر صدوق از مدیران ارشد نظام و از اساتید نمونه بسیجی دانشگاه می‌باشد که بیش از سی سال مشغول به خدمتگزاری بوده و هست. دو خواهر بزرگ‌ترم از آموزگاران بازنشسته‌ی فرهنگی می‌باشند و فرزند آخر **شهید** از جانبازان ۸ سال دفاع مقدس و از فرهنگیان بازنشسته است.

* محمدرضا صدوق، فرزند شهید.



اجازه‌ی علما*

جزو شاگردان ممتاز حوزه‌ی علمیه قم بود و در درس آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه، همیشه اشکال می‌کرد، معظم له و سایر علما ایشان را خیلی دوست می‌داشتند. اجازه‌هایی که از حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه، آیت‌الله العظمی گلپایگانی رحمته‌الله علیه، حضرت امام خمینی رحمته‌الله علیه و دیگران داشتند، نشان می‌دهد که مورد محبت این‌ها بودند.



* مهندس محمدعلی هادی، داماد شهید.

اهل نظر*

از طریق مرحوم آیت الله صدرا که از بستگان ما بود، با شهید صدوق آشنا شدم. ایشان وقتی به مدرسه‌ی فیضیه می‌آمد، رفقا در حجره‌ی ما جمع می‌شدند و بحث می‌کردند. ایشان، جزو افرادی بود که نظر می‌داد. یک هوش به‌خصوصی داشت. دارای شخصیت و جذبه بود. طلبه‌ای نبود که عمر خود را به بطالت بگذرانند. بیشتر مشغول مطالعه و تدریس بود. از کسانی بود که آن موقع، با این‌که در حوزه خیلی جمعیتی نبود، عده‌ای طلبه را دور خود جمع کرده و تدریس می‌کرد. در بحث هم به قول آقایان «اهل علم و جدل بود».



* حجت الاسلام والمسلمین حاج محمدعلی رسولی اراکی.

توجه به هم‌نوع*

مادرم نقل می‌کرد: «او یک انسان خود ساخته بود. به مردم خیلی احترام می‌گذاشت و همه را دوست می‌داشت. هنوز ندیده‌ام که پدرتان با کسی دعوا یا تندی کند. زیر بار حرف زور هم نمی‌رفت و از کسی غیر از خدا، ترسی نداشت». می‌گفت: «در آن زمان که مردم وضع خوبی نداشتند، هر موقع پدرتان به روستا می‌رفت، ماست، شیر، انگور، سیب‌زمینی، پیاز و ... از ملک پدری خودش می‌آورد. مقداری را برای خود و فرزندانش می‌گذاشت و بقیه آن را بدون این‌که کسی متوجه شود، بین افراد نیازمند تقسیم می‌کرد. بعضی از آن‌ها که هم‌اکنون در قید حیات هستند و پدرتان را می‌شناسند به نیکی از او یاد می‌کنند».



* خانم اقدس صدوق، فرزند شهید.

اخلاص عمل*

اخلاص، یکی از ویژگی‌های ایشان بود. خالصانه کار می‌کرد. خدا هم کار خالصانه را ماندگار می‌کند. فلذا فردا، مخلصین که نامه‌ی عمل‌شان اعلام می‌شود، می‌بینند که عمل‌شان از نظر کمیت خیلی زیاد است؛ در حالی که این‌ها این قدر عمل انجام نداده بودند. کیفیت که بالا باشد، کمیت هم بالا می‌رود. می‌گویند: «این اعمال ما نبود. ما این قدر عمل انجام نداده بودیم!» خطاب می‌آید: «چون خالصانه انجام دادید، خداوند متعال این‌ها را چند برابر کرد».

کم‌کم که زمان گذشت، با ایشان بیشتر آشنا شدیم. با ارتباطی که با خانواده‌های علیشاهی، با برادرها و فرزندان ایشان پیدا کردیم، به ویژه وقتی که به قم آمدیم، مقید بودم هر هفته، یک بار به عنوان عرض ادب و ارادت به منزل ایشان بروم. بعد از **شهادت** شان هم به خانواده‌شان سر می‌زدم. وقتی برمی‌گشتم، یک قوت قلبی می‌گرفتم. خوب در شهر قم، غریب بودم. از طرفی هم ایشان هم محلی ما بود. پیش ایشان روحیه می‌گرفتیم.



* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل‌گلپایگانی.

تبلیغ*

فرق ایشان با دیگران این بود که مرد با جوششی بود. ماه رمضان، ماه محرم و ایام تبلیغ، اهل منبر بود. در حوزه طلبه‌ها روی او حساب می‌کردند. البته عده‌ای از دنیا رفتند. عده‌ای هم که هستند، از شاگردان مخصوص شیخ صدوق بودند. برای امر تبلیغ بیشتر به آمل و اطراف آن می‌رفت. آقای حجت الاسلام و المسلمین «سید محمد حسین ابطحی اراکی» بیشتر می‌داند؛ چون با ایشان بیشتر رابطه داشت. افرادی از طلبه‌ها را همراه خود به تبلیغ می‌برد؛ چون روستاهای اطراف آمل زیاد بود. ایشان، مورد عنایت مردم آن منطقه بود و احترام خاصی به ایشان می‌گذاشتند. از این جوشش‌ها داشت و از این حرکت‌ها معمولاً در زندگی‌اش فراوان بود.



* حجت الاسلام والمسلمین حاج محمدعلی رسولی اراکی.

پای برهنه*

روزی در کنار نهر آب نزدیک مسجد روستا داشت وضو می‌گرفت. در همان لحظه پسر بچه‌ای را دید که با پای برهنه از بالای آبادی می‌آید. همین‌که نمازش را تمام کرد، به شهر گلپایگان رفت. بعد از ظهر که برگشت یک جفت گیوه برای آن پسر بچه تهیه کرده بود. گیوه را به خانه آن‌ها برد و به پدرش هدیه کرد. به‌شان گفته بود: «این گیوه‌ها را پای پسر ت کن که پابرهنه راه نرود! تا یک موقع چیزی پایش را نبرد و زخمی نشود». اگر کودکی لباس نداشت، می‌رفت پیراهن برایش تهیه می‌کرد و می‌داد به او تا بپوشد.



کمک در منزل*

مادرم می‌گفت: «وقتی پدرتان در منزل بود، در امور منزل کمک می‌کرد. خیلی مهربان و مهمان دوست بود. اعتقاد داشت که خانه بدون مهمان برکت ندارد».

به خاطر همین، منزل ما همیشه شلوغ بود. پدرم در آن زمان یکی از اقوام نزدیک خود را که جزو محارمش بود، به خانه‌مان آورده بود تا در کارهای خانه کمک کار مادرمان باشد. با این حال پدرم نمی‌گذاشت فرقی بین فرزندانش و آن خانم باشد. به مادرم توصیه کرده بود: «هر چیزی که برای بچه‌ها تهیه می‌کنی؛ غذا، لباس و وسایل دیگر زندگی، برای او هم به صورت مساوی تهیه کن!».

با توجه به این که مادرم از خانواده‌ی بزرگ‌زاده‌ای بود، در منزل پدری کمتر دست به کارهای منزل می‌زد. نقل می‌کرد: «همین که به منزل پدرتان آمدم، با دیدن خلوص پدرتان همه‌ی گذشته‌ی خود را فراموش کردم. ایشان خیلی به من احترام می‌گذاشت. سن و سالی هم نداشتم، هر کاری بود، برایم انجام می‌داد. نمی‌گذاشت احساس غربت کنم. منزل ما معمولاً شلوغ بود. مهمان داشتیم. هیچ موقع به پدرتان اعتراض نمی‌کردم. چون می‌دیدم او کارهایش برای رضای خداست».



* محمدرضا صدوق، فرزند شهید.

دو ویژگی بارز*

دارای ابعاد مختلف و متفاوتی بود. آن چه که من از دوستان شنیده‌ام و رفتار و عملکردش هم نشان می‌دهد، ایشان دو ویژگی بسیار بارز داشت؛ یکی شجاعت که واقعاً مثال‌زدنی بود و دیگری استعداد سرشار. این دو ویژگی در ایشان بود و به نظر من در بین روحانیون کم‌نظیر است.

در مورد شجاعتش باید گفت که ساواک ایشان را به خاطر سخنرانی‌ها، تبلیغ و منبرهایش، به طور مکرر دستگیرش می‌کرد. یک بار ایشان را گرفتند و ازش تعهد گرفته بودند که دیگر به هیچ وجه منبر نرود. ایشان هم به تناسب اقتضای زمانه، تعهد دادند که منبر نزنند؛ اما وقتی که از زندان برگشتند، گفتند: «من که نمی‌توانم منبر نروم. این کار من است. شغل و وظیفه‌ی من است». به همین دلیل، دوباره منبر رفت. در مراحل و مرتبه‌های بعدی که دستگیرش کردند، گفتند: «دیگر تعهد خودت قبول نیست، باید کسی بیاید ضامن‌ات شود که دیگر منبر نروی». پدرم، (برادر بزرگ ایشان) به تهران رفت و تعهد داد که دیگر ایشان منبر نمی‌رود.

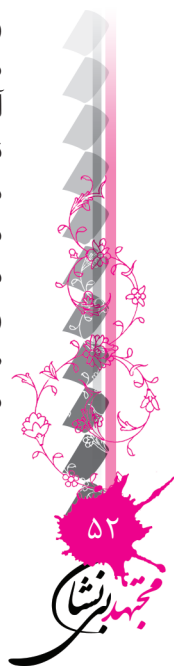
پدرم نقل می‌کرد: «بلافاصله بعد از آزاد شدن، عازم آمل شد. گفت: «می‌خواهم برای تبلیغ به آمل بروم». گفتیم: «من تعهد دادم که شما دیگر منبر نروی!» گفت: «من که نمی‌توانم منبر نروم؛ ولی سعی می‌کنم که منبرهایی که خیلی مشکل‌ساز باشد و سخنرانی‌هایی که مقداری مسأله‌دار است، انجام ندهم». گفتیم: «پس من هم همراه شما می‌آیم». به همراه هم به آمل رفتیم. محمودآباد آمل منطقه‌ای بود که مردم آن منطقه، خیلی به او علاقه داشتند. وقتی در آن‌جا منبر رفت، سخنرانی بسیار داغ‌تر از قبل انجام داد. با او صحبت کردم و گفتم: «برادر! شرایط به گونه‌ای است که شما باید یک مقدار بیشتر رعایت کنی، الان مشکلات زیاد هست». اما اصلاً نمی‌پذیرفت.

* مهندس علی اصغر علی‌شاهی، برادرزاده‌ی شهید.



تأسیس غسل‌خانه*

من از زمان نوجوانی که آقای صدوق از قم می‌آمد به روستای زادگاهش، ایشان را می‌شناختم. مسجد روستا یک مسجد قدیمی و خشت و گلی بود. در این مسجد منبر می‌رفت و مردم پای منبرش جمع می‌شدند. او درباره‌ی احکام الهی صحبت می‌کرد. آن زمان وضع این روستا خیلی بد بود، حتی ما یک غسل‌خانه نداشتیم که مرده‌ها را غسل دهیم. یک جایی بود به نام «چاله»، در آن جا آب جمع می‌شد و زمستان یخ می‌بست. ما مجبور بودیم یخ آن جا را بشکنیم و همان جا مرده‌ها را غسل دهیم. ایشان آمد با خرج خود و کمک اهالی روستا یک غسل‌خانه در روستا ساخت و کمک خوبی به اهالی روستا شد. این غسل‌خانه تا همین اواخر هم در روستا بر پا بود. چند سال پیش، یک غسل‌خانه جدید ساختند و آن را خراب کردند.



* حاج اسماعیل زالی.

صریح اللهجه*

از ویژگی‌های معروف ایشان نزد حوزویان، صریح اللهجه بودنش است. به قول معروف «رگ» بود. آدمی که پشت هم بیاندازد و من و من بکند، نبود. وقتی تشخیص می‌داد که یک جایی باید چیزی بگوید، حرفی بزند و یا کاری بکند، خیلی صریح وارد میدان می‌شد و بدون تعارف حرفش را می‌زد. این از ویژگی‌های مثبت است که انسان شفاف باشد، صریح باشد. وقتی تشخیص داد، رسالت خودش را ولو این که برایش سنگین تمام شود، انجام دهد. همان که قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلَا يُخَافُونَ فِي اللَّهِ لَوْمَةً لَّائِمَةً» امیرمؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ، این آیه را تلاوت می‌کرد و خودش هم مصداق بارز این آیه بود که در راه خدا نباید از سرزنش کسی نگران باشیم. این بزرگوار کسی بود که اگر متوجه می‌شد، این جا در این محل کسی دارد ظلم می‌کند و آن مظلوم نمی‌تواند از خودش دفاع کند، می‌آمد محکم می‌ایستاد و دفاع می‌کرد؛ حال آن ظالم یا مظلوم، هر کسی که باشد.



* آیت الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

هیچ پولی جمع نمی شد*

هر روحانی که به روستا می آمد، برایش پول جمع می کردند. من یاد ندارم یک بار برای شهید صدوق پول جمع کرده باشند. از طریق تولید زراعت و دامداری تأمین معاش می کرد. قانع بود به آن چیزی که داشت. او را بیشتر به خاطر طرفداری از امام خمینی علیه السلام شهید کردند.



* حاج محمدتقی هادی.

عن قریب است عزیزان که ورق برگردد*

وقتی ما کوچک بودیم، پای منبر آقای صدوق در مسجد روستای تیکن می‌آمدیم. وقتی منبر می‌رفت، اولین مطلبی که به زبانش می‌آمد، این شعر بود:

عن قریب است عزیزان که ورق برگردد

عالم هستی ما عالم دیگر گردد

بعد از خواندن این شعر، شروع به صحبت می‌کرد. هر روز حدیث کسا می‌خواند و وقتی حدیث را قرائت می‌کرد، کل جمعیت مسجد به گریه و زاری می‌افتادند. این قدر قشنگ می‌خواند که ما که سن و سالی نداشتیم، لذت می‌بردیم. خدا رحمتش کند! مرد بزرگ و فعالی بود که تاکنون این منطقه به خودش چنین شخصیتی ندیده است.



* حاج عبدالله عیشاهی.

تدریس*

در سن جوانی، تدریس داشت. در درس ایشان افراد زیادی شرکت می‌کردند. آن مطالبی را که خوانده بود به دیگران درس می‌داد. این یکی از ارزش‌های طلبگی است که فردی چنین قدرتی داشته باشد. از آن جایی که انتخاب استاد در حوزه اختیاری است و هر طلبه‌ای می‌تواند نزد هر استادی که بخواهد درس بخواند، نشان از این دارد که او توانسته بود جای خودش را در حوزه باز کند. به واسطه‌ی بیان شیوا و مباحث علمی عمیقی که ارائه می‌کرد، شاگردان زیادی جذبش شدند.



* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

تلمبه‌ی آب*

سال ۱۳۳۶ در محله‌ی «آبشار» که ما هم آن جا مستأجر بودیم، ایشان در قسمت دیگر این محله سکونت داشت. در کوچه‌ی آبشار، تلمبه‌ی آبی بود که هفته‌ای یک بار، ۱۵ روز یک بار، باز می‌کردند. آب توی محله‌های اطراف می‌رفت. از خانه‌ای که ما مستأجر بودیم آب می‌رفت به کوچه‌ای که ایشان و دیگر بزرگان در آنجا سکونت داشتند. یک شب نوبت محله‌ی ما و ایشان بود. آب را باز کردند. پس از لحظاتی دیدیم که آب بسته شد و دیگر نیامد. ایشان، بنده و افراد دیگری آن جا بودیم. گفتیم: «چرا آب نمی‌آید؟ شاید موتورخانه خراب شده یا چیز دیگری است؟!» یک کوچه آن جا بود به نام «انتظام». دیدیم برخی افراد صاحب نفوذ از آن جا بیرون آمدند. با دستگاه آن روز و کلانتری ارتباط نزدیکی داشتند. آنها آب را به محله‌ی خودشان برده بودند. **شهید** صدوق آمد و گفت: «چرا آب را بستید؟» بگو، مگو شد. آن‌ها رفتند از کلانتری افسر آوردند. افسر که آمد، ایشان رو به آن افسر کرد و گفت: «جناب آقای افسر! آب، امشب از نظر سهمیه، نوبت محله‌ی ماست و ما تشنه‌ایم و آب انبارهای مان خالی است. مدتی است که آب به طرف ما نیامده است.»

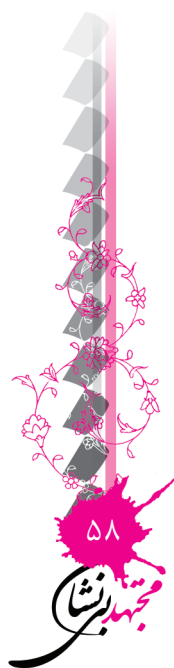
افسر گفت: «نخیر! آب برای این محله است و باید برود آنجا.» **شهید** صدوق برای بار دوم گفته‌اش را تکرار کرد. بار سوم دیگر تحملش تمام شد. افسر هم بی‌احترامی کرد. ادب را رعایت نکرد. جمله‌ای گفت که مرحوم صدوق دیگر نتوانست تحمل کند. افسر داشت زور می‌گفت. ایشان با کمال شجاعت گفت: «جناب افسر سه بار به شما گفتم آب نوبت ماست. شن صدای تان را بالا بردید و توجهی نکردید. بعد هم برگشتید، بی‌احترامی کردید. نه به من، به روحانیت، به علما!» ایشان دستش را برد عقب و محکم زد زیر گوش آن افسر! بعد هم گفت: «به تو گفتم ما تشنه‌ایم به

* حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسنعلی آهنگران از دوستان مبارز **شهید**.



جای این که بیایی این جا مشکل را حل کنی به روحانیت توهین
می کنی!»

آن روز شهید صدوق آب را به محله ی خودشان برد و مردم
محله خوشحال شدند؛ ولی بعدها برای ایشان گران تمام شد.



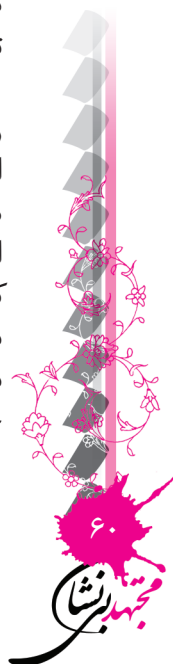
اشکال در درس*

ایشان از مستشکلین معروف حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه بود. از فعالان درس حضرت امام خمینی رحمته الله علیه بود. کسی نبود که صرفاً بیاید سر درس بنشیند. کسی بود که از پیش مطالعه می کرد. وقتی سر درس می رفت، درس را می فهمید و حضور فعال در کلاس داشت. قدرت این را داشت که از استاد سؤال کند. قدرت سؤال کردن، یک ارزش علمی است. هر کس در هر درس نمی تواند سؤال کند؛ آن هم سؤالاتی که استاد را به جواب دادن مجبور کند. گاهی یک سؤالاتی را بعضی ها می پرسند که خیلی مهم نیست و استاد می گوید: «بعداً جوابت را می دهم!» اما یک وقتی سؤالی است که استاد آن را جدی می گیرد. وقتی استاد روی سؤال کسی می ایستد، معلوم می شود آن شخص خوب درس را فهمیده و درک کرده است. وقتی مطلب از دهان استاد خارج می شد، تا ته مطلب را می خواند. به همین جهت می توانست سؤال کند.

امام جماعت*

به یاد دارم یک موقعی می‌خواستند شهید صدوق را برای امامت جماعت معرفی کنند. آیت‌الله صدرا که ایشان پیش‌شان درس حوزه می‌خواند و از بستگان مادرش بود، به مسجد روستای تیکن آمدند و ایشان را به مردم روستا معرفی کرد.

شهید صدوق را جلو برد و خودش هم به ایشان اقتدا کرد. نماز را به امامت شهید صدوق خواندیم. از آن روز به بعد شهید صدوق امام جماعت و روحانی روستای تیکن شد. در آن جا منبر می‌رفت. منبرهای پرشور و خوبی داشت. یک روز همسرم گفت: «خوب است در خانه روزه بگیریم» من هم قبول کردم و ازشان خواستم که تشریف بیاورند منزل ما و روزه‌ای بخوانند. ایشان هم با توجه به این‌که از آبادی دیگری آمده بودند تا وی را برای روزه به آنجا ببرند، با آن‌ها نرفت و به منزل ما آمد و روزه‌ی بسیار خوبی هم خواند.



* حاج عباسعلی سامی.

کتاب زیاد*

شهید صدوق مجتهد بود. کتاب‌های زیادی داشت. چون پدرش هم روحانی بزرگی بود، کتاب‌ها از او به‌اش ارث رسیده بود. خودش هم کتاب‌هایی تهیه کرده بود. در آن زمان ایشان کتاب‌خانه‌ی خوبی در منزل داشت و اجازه می‌داد دیگران از آن کتاب‌خانه استفاده کنند.



* حاج محمدتقی هادی.

حرف حق*

ایشان همیشه حرف حق را می‌زد. آن چه را که وظیفه‌ی شرعی خود می‌دانست، می‌گفت؛ حالا می‌خواست طرف مقابلش هر کس باشد. حرف‌هایش هم منطقی بود. آن گونه نبود که حرف بی‌ارزشی به دیگران بزند.

از نظر علم، تقوا، هوش و استعداد نابغه بود. کم‌تر سراغ دارم کسی مثل ایشان با جرأت و شجاعت حرفش را بزند. در واقع دشمنان به جرم حرف حق‌زدن، او را از بین بردند. او حرف حق را زد و به مقامی که باید می‌رسید، رسید. حال نمی‌دانم که فردا دشمنان آن‌ها چگونه جواب می‌دهند.



ذکر خیر*

وقتی ما به قم آمدیم، من تحقیق کردم بدانم؛ چه کسانی با شهید صدوق بوده‌اند و با او مصاحبت داشته‌اند؟ چه نظری در مورد ایشان دارند؟ از هر کسی که می‌پرسیدم، جز ذکر خیر از ایشان چیزی نمی‌گفتند. در بُعد علمی، عملی و اخلاق، انصافاً من سراغ ندارم که کسی در مورد ایشان بد بگوید. مثلاً بگوید که خیلی اهل درس و بحث نبود، یا اهل برخوردهای اجتماعی بد بود؛ نه، همه خوبی ایشان را می‌گفتند.



* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

تبلیغ مؤثر*

اگر یک روحانی جایی برای تبلیغ برود و بعد از آن دوباره و سه باره او را دعوت کنند، نشانه‌ی آن است که این روحانی، هم مایه دارد و هم اخلاق و مردم او را دوست دارند. دنبال دنیا نیست. یعنی نیامده کاسبی بکند، تبلیغ را ابزاری برای نان و نام قرار بدهد. ایشان این ویژگی را داشت.

آدم زاهدی بود. یعنی همان طور که در درس و بحث جدی بود، در تبلیغش هم می‌خواست که رسالت الهی خود را انجام دهد. واقعاً اگر یک مبلغ این طور تبلیغ برود، خیلی آثار و برکات دارد. این که آدم بگوید: «وظیفه‌ی من است، سر سفره‌ی امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف بزرگ شده‌ام، در حوزه هستم، این لباس را به تن دارم، یعنی این که من متعهدم که پیام امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را برسانم. امروز امام عجل الله تعالی فرجه الشریف از ما انتظار دارد و ما باید برویم».

شهادت صدوق این گونه به تبلیغ می‌رفت. وقتی این طور تبلیغ کند، این تبلیغ جاذبه دارد و اثرگذار است. یعنی می‌تواند تهذیب کند و بپروراند.

همان طور که شاگردپروری یک هنر است، همان طور اگر آدم بتواند در مُستمع خود تغییر ایجاد کند، هنر است. بتواند مستمع خود را نسبت به دین و مکتب اسلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خودش آگاه کند، به حوزه و روحانیت خوش بین کند، این هنر بزرگی است. هنر هر کسی هم نیست. این بزرگوار در آن فرصت‌هایی که داشت، در آن جاهایی که موفق بود و زمینه برای تبلیغش وجود داشت، خواهان او بودند. با جدیت می‌آمدند و نامه می‌نوشتند. از مراجع زمان می‌خواستند که ایشان را برای تبلیغ نزدشان بفرستند.



* آیت‌الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.

دائم‌الوضو*

بعد از شهادت پدرمان، کمی که بزرگ‌تر شدیم شب‌ها مادرمان برای مان از زندگی‌اش تعریف می‌کرد. می‌گفت: «هرگز پدرتان را بدون وضو ندیدم. یک بار نشده بود نسبت به من و فرزندانش عصبانی و خشمگین شود».

می‌گفت: «در زمان قدیم آب کم بود. حتی یادم می‌آید در زمانی که آب جیره‌بندی بود و به مردم نوبتی داده می‌شد تا در آب‌انبارهای خود ذخیره کنند، آن موقع هم بدون وضو نبود. در همه کارهایش، در درس خواندن، درس دادن و در کارهای منزل با وضو بود.

مراجعه‌کنندگان به همسر من دانستند که او دائم‌الوضوء است؛ آنها هم نیز به تبعیت از ایشان با وضو بودند. این کار را پدرتان خیلی دوست داشت و می‌گفت کسی که با وضو باشد خدا و رسول او در همه کارها به او کمک می‌کند. همیشه به من توصیه می‌کرد حتماً در دادن شیر به فرزندانش با وضو باشم».

ظرف ترشی *

روزی خواهر بزرگ‌مان برای آوردن ترشی سر سفره، رفت تا ظرف ترشی را بیاورد. ظرف ترشی را به خاطر خنک بودن و کپک نزدن در طاقچه‌ی بالای آب انبار می‌گذاشتیم. در حال برداشتن ترشی، ناگهان ظرف ترشی از دستش داخل آب انبار می‌افتاد و می‌شکند. همه‌ی آب هم بوی ترشی می‌گیرد.

مادرمان نقل می‌کرد: «از ترس این‌که چگونه جواب پدرتان را بدهم خیلی نگران شدم! بچه‌ها هم از ترس به گوشه‌ی از اتاق رفتند و خوابیدند. همین‌که پدرتان از راه رسید، اول سؤال کرد: «بچه‌ها کجایند؟» گفتم: «خوابیده‌اند». گفت: «شام خورده‌اند؟» گفتم: «نه!». چون به ایشان دروغ نمی‌گفتم، با هر زحمتی بود جریان را تعریف کردم. انتظار داشتم که برخورد بدی با من و بچه‌ها بکند. دیدم این مرد بزرگ از جا بلند شد. با همان آب وضو گرفت و شروع به خواندن نماز کرد. بعد از نماز با مهربانی و محبت، یکی یکی بچه‌ها را بیدار کرد و به‌شان گفت: «نترسید! بلند شوید شام بخوریم!».

همین‌که آن‌ها از خواب بلند شدند، در آغوش‌شان گرفت و بوسید. بعد هم خدا را شکر کرد که بچه‌هایش سالم هستند. بچه‌ها هنوز در شوک بودند؛ چون کار بدی انجام داده بودند. حداقل تا یک ماه آب خوردن نداشتیم. بعد از شام هم نشست کنار بچه‌ها و برای‌شان داستان تعریف کرد. آن‌ها را از آن حالت ناراحتی که برای‌شان پیش آمده بود، در آورد. روز بعد، چند کارگر گرفت و آب آب‌انبار را تعویض کردند. تا مدت‌ها آب انبار بوی ترشی می‌داد.



* خانم اقدس صدوق، فرزند شهید.

بی مسامحه*

ایشان، خودش از مهره‌های اصلی مخالفت با نظام و رژیم ستم‌شاهی بود. کسی بود که مریدان زیادی داشت. کسی بود که با جمعی در قم، تشکیلاتی درست کردند و ایشان به عنوان مهره‌ی تأثیرگذار در آن تشکیلات مطرح بود. یک روحانی معمولی و عادی نبود که رژیم پهلوی از کنارش بگذرد. بارها او را دستگیر کردند و دل‌شان به این خوش بود که ایشان منبر نرود.

پدرم نقل می‌کرد: «وقتی وارد صحبت می‌شد، غرق در موضوعات سیاسی و مذهبی می‌شد. بعد که می‌آمد پایین می‌گفتم: «قرار بود که از این صحبت‌ها نکنید!» می‌گفت: «من وقتی یک چیزی به ذهنم می‌رسد که صحیح است، باید بگویم. دلیل ندارد که مسامحه کنم».

از چهره‌هایی بود که نظام شاهنشاهی می‌دانست، جمعی دنبال رو ایشان هستند و کسی نیست که به سادگی بشود از کنارش گذشت.



* مهندس علی اصغر علیشاهی.

اساتید ایشان *

تا زمانی که در اراک بودیم، همراه با حجت الاسلام ابطحی اراکی، حجت الاسلام محمدعلی رسولی اراکی، مرحوم حجت الاسلام معلوبی و دیگران در خدمت آیت الله صدوق بودیم. ایشان به ما خدمات زیادی کردند. شب‌ها و روزهای بسیاری با هم بودیم. بعد از این که حوزه‌ی علمیه‌ی قم تأسیس شد، ما همراه با دیگر علمای حوزه‌ی علمیه‌ی اراک از جمله: امام خمینی رحمته الله علیه، آیت الله العظمی اراکی رحمته الله علیه و دیگر علمای بزرگ حوزه‌ی علمیه‌ی اراک به قم نقل مکان کردیم. من همراه با شهید صدوق، حاج آقا مصطفی خمینی رحمته الله علیه، پسر بزرگ امام. آیت الله سبحانی و دیگران پای درس آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، حاج آقا روح الله خمینی رحمته الله علیه، آیت الله محقق داماد رحمته الله علیه، آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله علیه شرکت می‌کردیم. هفت سال در درس اصول امام خمینی رحمته الله علیه، ده سال در درس آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله علیه و ده سال در درس آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمته الله علیه و دیگر علمای آن زمان همراه با شهید صدوق بودم. ایشان در درس همه‌ی علما از مستشکلین آن‌ها بود. روحانی فاضل و با اندیشه‌ای بود.



* آیت الله حاج سیدعطاء الله زین الدین.

ادای وظیفه*

مرحوم آقا شیخ محمدصادق علی شاهی، طبق رسم دیرینه‌ی علما، وقتی به قم آمدند، فامیل خود را عوض کرده و به «صدوق» تغییر دادند. آن چه را در مورد ایشان می‌دانیم، نقل قول‌ها و مطالبی است که اهالی محل، معمرین و بزرگان روستا ذکر کرده‌اند. از همان ابتدایی که شهید صدوق به قم آمدند و مشغول تحصیل شدند، برروال و سبک طلبگی آن روز، وظیفه خودشان را «لیندروا قومهم اذا رجعوا الیهم» می‌دانستند. وقتی به روستا می‌آمدند، به عنوان وظیفه‌ی شرعی ادای تکلیف، تبلیغ و سخنرانی می‌کردند. بزرگان محل نقل می‌کردند که وقتی آقای صدوق به محل زادگاه‌شان می‌آمدند، در خانه خودشان مجلس روضه‌خوانی راه می‌انداختند. حتی پذیرایی و امکانات را خودشان تهیه می‌کردند. در ایام مناسبتی مثل محرم و صفر، ماه مبارک رمضان که در مسجد برنامه و سخنرانی عمومی داشتند. معمولاً سخنرانی‌های ایشان گیرا و جذاب بود؛ طوری که بعضی از دوستان من که الان هم در آبادی هستند، فامیل و آشنا، نقل می‌کردند که هنوز تُن صدای گیرا، صحبت‌های زیبا و روضه‌های بسیار سوزناکی که می‌خواند و مردم را منقلب می‌کرد، در گوش ما است. خوب این کار طلبگی است که ایشان از همان ابتدا به آن اهمیت می‌دادند. اگر مطالبی را در حوزه یاد می‌گرفتند خودشان را موظف می‌کردند که بروند و به دیگران یاد بدهند.

* حجت‌الاسلام و المسلمین حاج محمدرضا سامی.



دستگیری*

وقتی وارد حوزه‌ی علمیه‌ی قم شدم، مرحوم شهید صدوق هم وارد شده بود. در مقطع سطح مشغول درس بود. درس خارج هم شرکت می‌کرد. مرد زحمت‌کشی بود و در همسایگی ما منزل داشت. زمان دستگیری ایشان، خود شاهد بودم که پاسبان‌ها از در و دیوار منزل. که روبروی منزل ما در کوچه حرم‌نما بود. بالا می‌رفتند تا او را بگیرند. مرد بسیار شجاع و نترسی بود. حرف خود را می‌زد. رژیم طاغوت هم تحمل حرف‌های حق این مرد بزرگوار را نداشت. دستور بازداشت او را دادند. بعدش هم ایشان را دستگیر و به زندان قم بردند.



* آیت‌الله حاج شیخ مصطفی اعتمادی تبریزی، هم‌درس و هم‌مباحثه‌ی شهید.

اشکال اساسی در درس *

من از نزدیک دیدم که ایشان، در درس آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه اشکال می کردند. با استفاده از آیات قرآن و روایات، شاهد می آورد. مرحوم آقای بروجردی رحمته الله علیه مرجعیت عامه داشتند. انصافاً در عصر خودشان بی نظیر بودند.

ایشان با صبر و درایت پاسخ می دادند. یک بار، دو بار، بار سوم آقا این اواخر که سنّ شان بالا رفته بود، دست می گذاشتند پشت گوش شان که خوب بشنوند. می فرمود: «آقای صدوق من نفرین می کنم که رئیس بشوی!» من آن موقع گفتم: «یعنی چه؟ به قول معروف «آن موقع دوزاری ها نمی افتاد!» بعدها فهمیدیم.

اشکالاتش هم، قابل توجه بود. گاهی بعضی ها اشکال می کنند، خیلی نمی شود روی آن حساب کرد. هم ملاً بود و خرد شده در فقه و اصول و هم شجاعت داشت. اگر هم می دید که اشکال وارد نیست، می پذیرفت.

* حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ حسنعلی آهنگران.



مهمان‌نوازی*

مرد خیر و از خود گذشته‌ای بود. اخلاقش خیلی خوب بود. چون با پدر ایشان مرحوم حاج شیخ فرج‌الله تیکنی در یک خانه و فامیل نیز بودیم، خیلی علاقه‌ی زیادی به من داشت. یادم هست وقتی ما هیأتی مثلاً ۱۰ الی ۱۵ نفری به قم جهت زیارت می‌رفتیم و برای اسکان مسافرخانه می‌گرفتیم. همین که این شهید بزرگوار مطلع می‌شد، می‌آمد مسافرخانه و به زور ما و وسائل مان را با درشکه به منزل خودشان می‌آورد. در آن جا از ما پذیرایی می‌کرد. البته این کار را فقط برای ما انجام نمی‌داد. برای هر کسی که از آبادی جهت زیارت می‌آمد، این کار را می‌کرد. مهمان‌دوست بود و کارهای او را بدون هیچ چشم‌داشتی انجام می‌داد.



* حاج حسین علی زالی از بزرگان روستای تیکن.

اخلاق نیکو و مردمی *

اخلاق برای سلسله‌ی جلیله روحانیت واجب است. ما ادعا می‌کنیم که این لباس، لباس پیغمبر است. کار ما، کار تبلیغ و ارشاد و هدایت جامعه است. حضرت می‌فرماید: «العلماء خلفاء رسول الله و ورثه الانبياء» به هر حال این ارثی که از انبیا می‌خواهیم نشان بدهیم، یکی از آن‌ها اخلاق نیکو است. لذا می‌بینیم که پیغمبر، این همه صفات پسندیده و حسنه داشت؛ اما آن چیزی که در قرآن تابلو شد، اخلاق پیغمبر بود؛ «أنتك لعلی خلق عظیم»

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند

قومی که گشت فاقد اخلاق، مرده‌اند

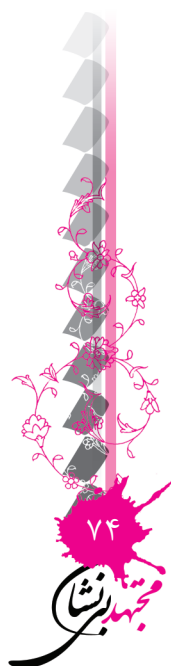
بهترین اخلاق، اخلاق اسلامی است. ایشان واقعاً واجد خُلق حسنی و اخلاق نبوی بود. ویژگی دیگر این شهید گرانقدر، تواضع و فروتنی بود که باز از همان اخلاقیات نشأت می‌گیرد. به هر کسی که می‌رسید (بزرگ و کوچک) سلام می‌کرد. این صفات پیغمبر بود. کسی نتوانست بر پیغمبر در سلام کردن سبقت گیرد. امام حسن عسکری علیه السلام می‌فرماید: «من التواضع السلام».

ویژگی دیگر ایشان این بود که مردمی بود. باز همه‌ی این‌ها از اخلاق سرچشمه می‌گیرد. با مردم بود. در کنار مردم بود. هیچ‌گاه خودش را از مردم جدا نمی‌دانست. یک مبلغ بود. یک عالم بود. سعی می‌کرد با مردم همراه باشد. خودش را مردمی نشان دهد و واقعاً هم این‌طور بود. اگر کسی سؤال می‌کرد، تا ده دقیقه، یک ربع، نیم‌ساعت می‌ایستاد و جوابش را می‌داد. این‌طور نبود که بگوید «آقا الان من وقت ندارم، باید بروم».

* حجت‌الاسلام والمصلین حاج شیخ حسنعلی آهنگران.



حالا بعضی از ماها متأسفانه در این زمینه کم می‌آوریم؛ ولی ایشان از کسانی بود که این‌طور نبود. با بچه‌ها، با کودکان هم خوب بود. مرحوم آقای مرعشی نجفی یک جمله‌ای فرمودند: «چهره‌ی یک روحانی، برخورد، روش و بینش یک روحانی، منبر و یا امامت جماعتش، باید نشان دهد که مردمی است. باید اخلاق و معاشرت ما، مردم را به خدا نزدیک کند» و شهید صدوق واقعاً این چنین بود.



حادثه‌ی باغ منگتو*

آبادی ما در اطرافش بیابان زیاد دارد. در آن زمان شخصی بود به نام «تیمور بختیار»**. این فرد، ملکی در چهار فرسخی آبادی ما خریده بود. آن ملک، بیابانش با آبادی ما هم مرز بود. سال بعد، آن‌ها رفتند بیابان آبادی ما را هم بگیرند. اسم آن «باغ منگتو»*** بود. یک شرکت زراعی درست کرد که هنوز هم آن شرکت هست. بعد از انقلاب دولت یک مقداری از آن زمین‌دارها را سهام‌دار کرده است. آن‌ها در بیابان «صالح پیغمبر»، گون‌ها را تیغ می‌زدند. آن زمان از گون، کتیرا درست کرده، صادر می‌نمودند. عوامل تیمور بختیار در بیابان‌های اطراف روستای ما چادر زده و کارگر آورده بودند. کارگران را فرستاده بود تا این گون‌ها را به نفع خودش برداشت کند و کم‌کم بیاید روستا ما را هم به نفع خودش مصادره کند.

خلاصه، آن‌ها چادری زدند و ده، بیست نفر هم کارگر آوردند تا کشاورزی کنند. این مزرعه را دوباره به نام تیمسار بختیار به ثبت رسانده بودند؛ در صورتی که قبلاً به نام روستای تیکن ثبت شده بود. هر چه مردم شکایت کردند، زورشان به جایی نرسید. طوری شد که بیابان را تصرف کردند. از آمدن گوسفندان مردم روستای ما که برای چرا می‌رفتند، جلوگیری می‌کردند.

اگر گوسفندان آن جا آب می‌خوردند آن‌ها را می‌گرفتند و سر می‌پریدند. کسی نبود که گوسفندان ما را پس بگیرد. زورشان نمی‌رسید. هیچ فایده‌ای هم نداشت. مردم دست به دامن **شهید** صدوق شدند. ایشان هم آمد، مردم را جمع کرد و جلسه‌ای گذاشت. برای آن‌ها صحبت کرد. یک جمله‌ای من از ایشان به یاد دارم: «من حرف حسابی را دیدم فرار می‌کرد. نگاه می‌کرد پشت

* آقایان محمدتقی سامی، محمدتقی هادی، احمد رضا سخایی و دیگر بزرگان تیکن این خاطره را نقل کرده‌اند.

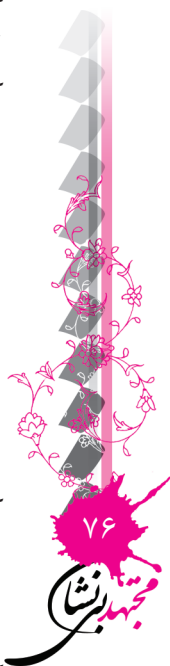
** این فرد، اولین رئیس «ساواک» و از بستگان نزدیک همسر شاه بود.

*** مزرعه‌ای است خوش آب و هوا، محل اسکان زائران صالح پیغمبر.



سرش که زور به او نرسد!» الان حرف حسابی به درد نمی خورد. امروز، هر کس زورش زیادتر باشد، کارش پیش می رود. شما می توانید دو کار بکنید. یا قید بیابان را بزنید یا مثل یک مرد بلند شوید؛ از بچه هفت ساله تا پیرمرد ۷۰ ساله برویم آن بیابان و یک قیامی بکنیم. ان شاء الله پیروز هم هستید؛ «یدالله مع الجماعه». خلاصه مردم را ارشاد کرد و گفت: «من تا این جا با شما می آیم و می روم تا بقیه کارها را درست کنم». اهالی روستای ما غیرتی هستند یکی رفت روی پشت بام و گفت: «هر کس برای بیرون کردن تیمور بختیار نیاید، مسلمان نیست. باید مسلمان از حقش دفاع کند!» همه ی آبادی گفتند: «فردا همه جمع می شویم. کوچک و بزرگ می رویم آن ها را می زنیم و دعوا می کنیم!». فردای آن روز رفتیم. در حدود ۱۰۰ نفر بودیم. کارگرا ما را که دیدند، فرار کردند. وقتی آن جا رسیدیم، چادرها را آتش زدند و همه ی چیزها را هم غارت کردند. از آن جا تا روستای ما یک فرسخ راه بود. آن ها هم سریع رفته بودند و خبر داده بودند.

روز بعد، از ژاندارمری «رحمت آباد» چند تا ماشین به روستای تیکن آمدند. مردم در چاله ای کمین کردند و نگذاشتند جلوتر بیایند. دو سه بار حمله و گریز شد تا این که مغلوب آن ها شدیم. مأموران هم از هر کدام شان پرسیدند: «چه کسی کارگران را زده؟» همه می گفتند: «من زدم!» هیچ کس نمی گفت چه کسی زده است. همه می گفتند: «ما بودیم!» از هر کسی می پرسیدند: «شما هم بودی؟» می گفت: «بله». **شهید** صدوق طوری مردم را تحریک کرده بودند که آن کسانی هم که در ماجرا نبودند، می گفتند: «ما بودیم!» هیچ کس اسم کسی را نمی برد. آن ها مشهدی «ابوالفضل سخایی»، مشهدی «محمد آقا علی شاهی» و مشهدی «محمد علی زالی» که عموی خانم من بود را با خود بردند و در گلیایگان زندانی کردند. یکی می گفت: «الآن اعدام شان می کنند!». یکی می گفت: «حتماً آبادی را خراب می کنند!». هر کس چیزی می گفت.



شهید صدوق هم رفت پیش آیت الله بروجردی رحمته الله علیه، جریان را به ایشان گفت. او خواست با تیمسار بختیار تماس بگیرد و قضیه را حل کند. از طرف دفتر آقای بروجردی رحمته الله علیه به تیمور بختیار تلگراف زدند. فوراً او را خواستند. او سراسیمه به قم و منزل آیت الله بروجردی رحمته الله علیه آمد. همین که آقای بروجردی رحمته الله علیه او را دید، گفت: «چرا این کارها را می‌کنی؟ چرا مردم را ناراحت می‌کنی؟» حسابی به تیمور بختیار توپید. تیمور بختیار با نگرانی گفت: «آقا چه شده است، چرا ناراحتید؟» آقای بروجردی رحمته الله علیه جریان را تعریف می‌کند. او در حضور آقای بروجردی رحمته الله علیه گفت: «من مال خودم را هم نمی‌توانم جمع کنم. مال مردم را می‌خواهم چیکار! من مال آن‌ها را نمی‌خواهم!» آقای بروجردی رحمته الله علیه گفت: «مردم را زندان بردند!» او هم گفت: «الان به زندان گلپایگان تلفن می‌کنم، تا آزادشان کنند». بعد هم آن‌ها آزاد شدند. اگر **شهید** صدوق نبود، معلوم نبود که چه بلایی سر مردم روستا و آبادی می‌آمد. همه‌ی این کارها در اثر پشتکار و زحمات این مرد خدا بود.



حرف‌های خطرناک*

بنده برادری داشتم که الان فوت کرده است. او با برادر شهید صدوق با هم به مشهد رفته بودند. وقت بازگشت به منزل شهید صدوق رفتند. تعریف می‌کرد: «آن شب خیلی‌ها خانه‌ی آقای صدوق جمع شده بودند. شهید هم برای‌شان صحبت می‌کرد». برادر بنده از صحبت‌های آقای صدوق چیزهایی دستگیرش شده بود. فردای آن روز، به برادر شهید، آقای حاج محمدآقا، می‌گوید: «بیا آقای صدوق را به روستای مان در گلپایگان ببریم. اینجا برایش خطرناک هست!». برادرش مخالفت می‌کند و می‌گوید: «هیچ اتفاقی نمی‌افتد». وقتی به روستا می‌آیند، ۱۰ الی ۱۲ روز که از این جریان می‌گذرد، متوجه می‌شوند که شهید صدوق را دستگیر کرده‌اند.



* حاج حسین علی زالی.

فضل پدر*

پدر ایشان با پدر من بسیار صمیمی بودند. پدر شهید صدوق مرد فاضل و باسوادی بود. پدر من هم سواد خوبی داشت؛ اما به اندازه‌ی حاج شیخ فرج‌الله، عالم و فاضل نبود. یکی از علمای آن روز در درس مسأله‌ای را عنوان می‌کند. آن‌ها که پای درس بودند، نتوانستند جواب بدهند. بعد شخصی آمد و جواب آن مسأله را داد. در آن موقع آن شخص عالم که درس می‌داد رو به طلاب و شاگردانش کرد و گفت: «کسی که جواب ما را صحیح داده، کسی نمی‌تواند باشد مگر شیخ فرج‌الله تیکنی». بعد هم معلوم شد که شیخ فرج‌الله بوده است.

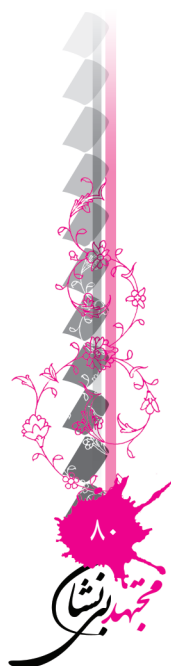
در آن زمان پدر شهید صدوق با آن‌که سن و سالی داشت، کشاورزی می‌کرد. زمین را با گاو شخم می‌زد. گندم درو می‌کرد. سخت‌ترین مسأله‌ها مثل ارث را مسلط بود.

در خوانسار، رحمت‌آباد گلپایگان و روستاهای هم‌جوار اگر کسی می‌خواست مسأله‌ای بپرسد، به روستای تیکن پیش حاج شیخ فرج‌الله تیکنی می‌آمد. ایشان در حال کشاورزی و درو کردن، بدون این‌که کار خود را تعطیل کند جوابش را می‌داد. می‌گفت اگر هم شک دارید بروید فلان کتاب مثلاً فلان رساله صفحه‌ی چندم و خط چندم. وقتی سؤال‌کننده‌ی مسأله به آن کتاب مراجعه می‌کرد، می‌فهمید که شیخ فرج‌الله درست گفته است. واقعاً عالم و فاضل توانایی بود.

شخصی به نام «سیدزین‌العابدین شورچی» ملای روستای شورچه، هم‌جوار روستای تیکن تعریف می‌کرد: «روزی از روستای خودمان به روستای تیکن آمدم. به خانه‌ی شیخ فرج‌الله تیکنی که رسیدم او را صدا کردم. خانمش گفت: «بفرمایید!» وارد شدم. دیدم در یکی از اتاق‌ها صدای چرخ ریسندگی می‌آید. چرخ جیرجیر می‌کرد. شیخ فرج‌الله در حال تکاندن لباس‌هایش از اتاق بیرون

* حاج حسین علی زالی.

آمد. من گفتم: «حاج شیخ! نمی خواهد لباس هایت را بتکانی. نمی خواهد به زحمت بیفتی. روستای تیکن خوبی اش به همین است. شیخ و روحانی اش کشاورزی می کند، ریسندگی می کند. لازم نیست خجالت بکشی! من هم مثل خودت می باشم».



مهمان دوست*

هر کس از روستای ما به زیارت و یا کاری به قم می‌رفت، اجازه نمی‌داد که به مسافرخانه بروند. آنها را منزل خودش می‌برد و پذیرایی می‌کرد. اگر کاری هم داشت کارهای شان را انجام می‌داد. خود ما که برای دکتر و درمان با پدرم به قم رفته بودیم، نگذاشت که در مسافرخانه بمانیم. ما را به زور به منزل شان برد. چند روز در منزل شان ماندیم. بعد خودش ما را دکتر برد. هماهنگی‌های لازم را انجام داد. با گرفتاری‌هایی که در حوزه داشت و درس می‌داد، آن جا را رها کرد و به ما رسیدگی کرد. روزهایی که ما مهمان آن‌ها بودیم، منزل ایشان محل رفت و آمد شاگردانش بود. می‌رفتند و می‌آمدند. اتاقی جلوی منزل شان داشت، جدا از اتاقی که زن و فرزندان در آن زندگی می‌کردند. آن جا محل مراجعات ایشان بود.

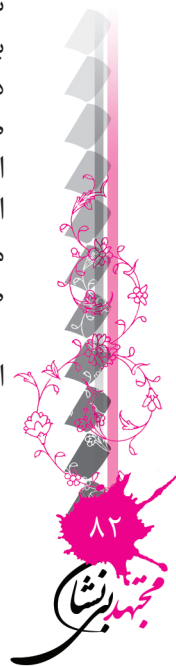


* حجت‌الاسلام و المسلمین مرتضی محمدی.

حق با صدوق*

جهت زیارت به قم رفته بودیم. در منزل شان بودیم. به بنده پیشنهاد کرد که با او برویم پای درس آیت الله العظمی بروجردی رحمته علیه. من هم همراهش به مدرسه‌ی فیضیه و پای درس معظم له رفتم. همین که شهید صدوق از در وارد شد، اکثر طلاب به احترام جلوی او بلند شدند. او را تا پای منبر درس آیت الله العظمی بروجردی رحمته علیه همراهی کردند. زمانی که شهید صدوق از آقای بروجردی رحمته علیه اشکال می‌کرد، معظم له می‌پذیرفت و می‌گفت: «آقای صدوق درست می‌گویند و حق به جانب آقای صدوق است».

عالم و با سواد بود که مورد تأیید شخصیتی مانند آیت الله العظمی بروجردی رحمته علیه قرار گرفته بود.



* حاج ابوالفضل علی شاهی، از بزرگان روستای تیکن.

کمک به کشاورزان*

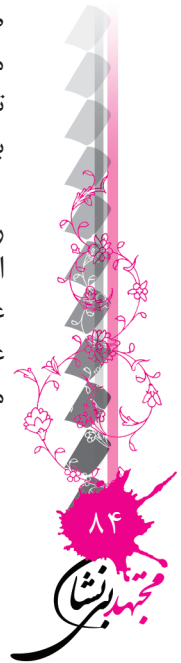
آن قدر مهربان بود که وقتی به دشت و صحرا می آمد، به هر کدام از پیرمردها که می توانست کمک می کرد. بارها خودم دیدم که به مشهدی «اسدالله علی شاهی» (برادرش) در کشاورزی و آبیاری کمک می کرد. نه تنها کمک او؛ بلکه کمک غریبه ها هم می کرد. ما در منطقه و روستای خود مثل آقای شیخ صدوق نداشتیم. خدا انشاءالله رحمت شان کند. وقتی به مسجد روستا تشریف می برد تا نماز بخواند، همه ی مردم حاضر می شدند و به ایشان اقتدا می کردند. وقتی هم منبر می رفت، جویری صحبت می کرد که از کوچک و بزرگ فرمایشاتش را می فهمیدند. طوری موعظه می کرد که پدر ما می گفت: «احسنت بر آن پدری که این پسرش است».



این کار گناه است*

شهید صدوق پسر خواهر پدرم می باشد. یک بار با پدرم از طرف مردم روستای «خم پیچ» به روستای تیکن رفتیم. آقای صدوق را دعوت کردیم تا در روستای خم پیچ سخنرانی کند. منبرهایش خیلی عالی بود. مردم روستای خم پیچ راضی بودند. تقریباً یک هفته در آنجا منبر رفت. بعد برای استراحت به منزل پدر من که دایی ایشان بود، آمد.

شخصیت ایشان برای منطقه‌ی روستا خیلی خوب بود. مردم روستا را ارشاد می کرد. می گفت: «این کار را نکنید، این کار گناه است. این کار چطور است و ...». به مردم روستای خم پیچ خیلی علاقه داشت. مادرش خم پیچی بود. مردم هم به ایشان خیلی علاقه داشتند. واقعاً او را دوست داشتند. وقتی برای سخنرانی به مسجد بزرگ روستای خم پیچ می آمد، مسجد تا دم در پر می شد.



* آقای علی جان طبرزدی، از بزرگان روستای خم پیچ گلپایگان.

مریضی من*

بنده مریض شدم. خیلی حالم بد شده بود. جهت مداوا با دوستم به نام «تهوری» به قم آمدم. جایی را نداشتیم و کمتر کسی را می‌شناختیم. از دوستم خواستم که برود تا آقای صدوق روحانی روستای مان را پیدا کند. آقای تهوری هم منزل شهید صدوق را که در روبه‌روی حرم حضرت معصومه علیها السلام داخل کوچه‌ی حرم نما بود، پیدا کرد. ایشان را ملاقات کرد و گفت: «ما جهت مداوا به قم آمده‌ایم» شهید صدوق هم کارهایش را رها کرد و آمد مرا به مطب دکتر برد. وقتی با شهید صدوق وارد مطب شدیم، دکتر خیلی دست‌پاچه و هول شد. خیلی احترام گذاشت. در آن‌جا ما را معاینه کرد و دستوراتی داد.

در زمان آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه روحانیت خیلی احترام داشت. خصوصاً که شهید صدوق را می‌شناختند. می‌دانستند که ایشان همیشه پشت سر آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه نماز می‌خواند.



* حاج عباسعلی سامی، از بزرگان روستای تیکن.

پاپوش*

بعضی از آقایان روحانی نما طاغوتی بودند. نمی توانستند ببینند که شهید صدوق مورد لطف آقای بروجردی رحمته الله علیه است. برایش پاپوش درست کردند و نقشه کشیدند. او را به تهران فرستادند تا در آن جا توسط عوامل طاغوت در بیمارستان، به وسیله آمپولی یا چیز دیگری او را از بین ببرند. تا این که آقای بروجردی رحمته الله علیه سراغ شهید صدوق را از دوستانش گرفت. آن ها گفتند: «مریض شده و برای معالجه او را به تهران فرستاده اند». آیت الله بروجردی رحمته الله علیه گفتند: «چه بیمارستانی؟» بعد از این که معظم له را مطلع کردند، ایشان به بیمارستانی که شهید صدوق در آن بستری بود، تلفن زدند و احوال او را پرسیدند و به مسئولان بیمارستان سفارش کرد که به او خوب رسیدگی بکنند.

خلاصه، مسئولان بیمارستان چند روزی با احترام از او نگهداری کردند و بعد مرخصش نمودند. افراد طاغوتی، وقتی دیدند دوباره شهید صدوق آمد و باز آیت الله بروجردی رحمته الله علیه از او تمجید می کند، خیلی ناراحت شدند.



* حاج عباسعلی سامی.

سرباز امام *

بعد از وفات آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه روی حضرت امام رحمته الله علیه نظر داشت؛ چرا که درس ایشان رفته بود و می دانست که ایشان پخته و ورزیده است. حداقل یکی از کسانی که اولویت دارد به عنوان زمامدار در حوزه مطرح شود، امام خمینی رحمته الله علیه بود. شرکت کردن **شهید** صدوق در درس حضرت امام خمینی رحمته الله علیه و این که نظرش این بود که امام رحمته الله علیه باید بعد از آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه به عنوان زمامدار در حوزه مطرح شود، باعث شده بود دستگاه امنیتی ساواک، ایشان را زیر نظر بگیرد. شاه از آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه خیلی حساب می برد. در زمان آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، چند بار آقای صدوق را دستگیر و زندانی کردند؛ ولی با حمایت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه، سریع او را آزاد کردند.

شهید صدوق از کسانی بود که در روی کار آمدن امام خمینی رحمته الله علیه بعد از آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه نقش پررنگی داشت. **شهید** صدوق خیلی فعال، هوشیار، مدیر، مدبر و آینده نگر بود. او کسی نبود که فقط کتابش را بچسبد و صبح برود و ظهر برگردد و فقط درس بخواند. هستند کسانی که انسان های خوبی هستند؛ ولی جامع نیستند؛ اما **شهید** صدوق در مسائل علمی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، عمرانی و ... حضور فعال داشت. هر جا می رفت اثرگذار بود.

ایشان یک فرد جامع علم و عمل، یک فرد موفق، یک فرد مخلص و یک فرد پرنرژی و شجاع بود. او احساس مسئولیت می کرد. تعهد داشت که به عنوان این که سرباز امام رحمته الله علیه است، باید از فرصت و وقتش کمال استفاده را بکند و در مسیری که امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیقرین راضی است، قدم بردارد.

* آیت الله حاج شیخ محمد حسن فاضل گلپایگانی.



غذای زندان*

زندانی تازه تأسیس شهربانی قم، هنوز افتتاح نشده بود. نمی‌گذاشتند کسی با ایشان در زندان دیدار داشته باشد. یک‌بار قبل از اعزام ایشان از زندان قم به زندان قصر تهران، به من و مادرم اجازه‌ی ملاقات دادند. من، مدتی که در زندان انفرادی بودم برای غذا می‌بردم. غذا را تحویل پاسبان‌ها می‌دادم. یک روز که توانستم ایشان را از نزدیک ببینم، گفتم: «غذایی را که از منزل می‌آوری، به این پاسبان‌های زندان نده!» گفتم: «چرا؟» گفتم: «نمی‌دانم چی داخل آن می‌ریزند که تمام بدنم می‌لرزد. تا صبح درد می‌کشم و خوابم نمی‌برد!» در آن روز که ایشان را از نزدیک دیدم، دست‌هایم را از پشت به پاهایم گره زده بودند، به طوری که نشسته فقط می‌توانست بپرد! نمی‌توانست روی پا بایستد. آثار کبودی را روی دست و پایش مشاهده کردم. معلوم بود که کتکش زده بودند. برای من که آن موقع نوجوانی بیش نبودم، دیدن این صحنه‌ها خیلی سخت بود. تا چند شب خواب‌های بد می‌دیدم.



* دکتر محمدباقر صدوق، فرزند ارشد شهید.

جانشین آیت الله *

یک روز شهید صدوق به همراه برادر بزرگشان مشهدی محمد آقا به مزرعه ما آمدند. برادرم از شهید صدوق پرسید: «اگر آقای بروجردی رحمته الله علیه از دنیا بروند، چه کسی بعداً جای ایشان را می‌گیرد؟» با شجاعت گفت: «یک نفر به نام حاج آقا روح الله خمینی است. شما او را کمتر می‌شناسید.»



* حاج عباسعلی سامی.

آگاه به زمان*

شهید صدوق قبل از فوت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه ترسیم می‌کرد که بعد از درگذشت ایشان چه اتفاقاتی در جامعه و حوزه خواهد افتاد. از همان زمان می‌دانست که چه کسی توانایی پر کردن خلأ درگذشت آقای بروجردی رحمته الله علیه را دارد. خاطر می‌گفت، پدرم که صحبت می‌کرد، می‌گفت: «بعد از رحلت آقای بروجردی رحمته الله علیه من از ایشان سؤال کردم که ما از چه کسی تقلید بکنیم؟» گفت: «بعضی از علما اهل فقه و فقهات هستند و چندان وارد سیاست نمی‌شوند؛ ولی حاج آقا روح الله خمینی می‌داند که دشمنان اسلام می‌خواهند با سیاست ریشه اسلام را بکنند. من یک رساله از ایشان برای تان می‌آورم». ما تا آن روز حتی اسم حاج آقا روح الله خمینی را هم نشنیده بودیم.

علمای معروفی مثل آقای گلپایگانی بودند. تصوّر من این بود که ایشان یکی از این‌ها را انتخاب می‌کند؛ ولی خودش گفت که من توضیح المسائل آقای خمینی رحمته الله علیه را برای شما می‌آورم و بهتر است که از ایشان تقلید کنید.

مورد دیگری برای اشراف ایشان به اتفاقات آینده، این بود که بعد از درگذشت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه و دستگیری حضرت امام خمینی رحمته الله علیه اعتقاد داشت که نباید این مسیر بسته بماند و نباید این خط مشی، منحرف شود. به شدت تحت هر شرایطی سعی می‌کرد خط انقلاب و خط نهضت پیش برود. به مرحله‌ای برسد که نتیجه و ثمره بدهد. در منبرهایی که می‌رفت، این موضوع را مکرر گوشزد می‌کرد. علی‌رغم این که رژیم به شدت با این موضوع برخورد می‌کرد.



* مهندس علی اصغر علیشاهی.

هدیه طلبگی*

اوایل طلبگی در اسفرنجان من و ایشان نزد شخصی به نام «حاج شیخ علی افتخاری»، از علمای گلپایگان مکتب می‌رفتیم. شیخ صدوق از همان موقع در چهره‌اش یک نورانیتی بود که معلوم بود ایشان در آینده، از شخصیت‌های علمی می‌شود. جدیت‌اش در درس و برخوردش با استاد، این را نشان می‌داد. او قبل از ما به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک رفت. بعدها که من جهت ادامه تحصیل به حوزه‌ی علمیه‌ی اراک وارد شدم، به دیدنش رفتم. او در مدرسه «سپهداری» اراک اقامت داشت و من هم در مدرسه‌ی علمیه‌ی حاج محمدابراهیم بودم. مرا دعوت کرد که در آن جا بمانم. یادم هست یک جفت نعلین نو برای خودش خریده بود. به من گفت: «این نعلین‌ها را خیلی دوست دارم؛ ولی می‌خواهم این‌ها را به شما هدیه بدهم» آن‌ها را به بنده هدیه کرد. مدتی در حوزه‌ی علمیه‌ی اراک تحصیل کرد و بعد از آنجا به حوزه‌ی علمیه‌ی قم مشرف شد.



* حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدجواد رهنمائی.

این جای شما نیست*

یک بار بعد از فوت آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه، آقای می خواست به جای ایشان نماز بخواند. **شهید** صدوق گفت: «به نظر من اینجا، جای شما نیست. اینجا، جای کسی است به نام آیت‌الله خمینی!» گفت: «یعنی چه؟» گفت: «همین که عرض کردم خدمت‌تان.» او گفت: «آیت‌الله خمینی کیه؟» گفت: «آیت‌الله خمینی، بعداً شناخته می‌شود. بعداً معلوم می‌شود کیست!». اگر ایشان را **شهید** نکرده بودند و امام خمینی رحمته‌الله علیه ایران آمده بود، هم‌ردیف شخصیت‌هایی مثل **شهید** بهشتی، **شهید** مطهری و **شهیدان** محراب می‌شدند. دست کمی از آن‌ها نداشت.



* حاج‌نصرالله هادی از بزرگان روستای تیکن.

دیدار در زندان قم*

پدرم می‌گفت: «ساواک، شهید صدوق را به خاطر سخنانی‌ها و حمایتش از امام خمینی علیه‌السلام در مسجد اعظم قم دستگیر کرد. من در زندان به ملاقاتش رفتم، گفت: «به بچه‌هایم بگو! نگران نباشند». رنگش قرمز شده بود. بدن ضعیفی داشت. در زندان ضعیف‌تر هم شده بود. به خاطر این‌که به شاه بد می‌گفت، شهیدش کردند. جنازه‌اش را خواستیم، ندادند. گفتند: در مسگرآباد خاکش کردیم! گفتیم: شماره‌ی قبرش را بدهید. گفتند: اجازه نداریم که بدهیم!

خیلی برای جنازه‌اش پیگیری کردیم. وقتی همسر شهید صدوق رفت پیش دادستان قم که لباس‌هایش را تحویل بگیرد، دادستان قم گفت: خدا ما را ببخشد! ما دست‌مان به خون او آلوده است! این گفته‌ی خود دادستان قم است. گفت: جنازه‌اش را خودمان خاک کردیم و دستوری نداریم که آن را به شما تحویل بدهیم. اصلاً نمی‌توانیم بدهیم! مرد شریفی بود. ما می‌بایست بیش از این‌ها از او بهره می‌گرفتیم؛ ولی نگذاشتند».



* حاجعلی اکبر علیشاهی برادرزاده شهید.

انتقال به تهران*

من به همراه پدرم به منزل عمومی مان، شهید صدوق، در قم رفتیم. چند روز آن جا ماندیم تا بتوانیم ایشان را که در زندان بود، ملاقات کنیم. وقت ظهر که می شد فرزند بزرگ ایشان، آقا محمدباقر، برایش در زندان غذا می برد. یک روز وقتی برگشت، دیدیم که دارد گریه می کند. علت را پرسیدیم! گفت: «پدرم در زندان نبود. او را به زندان قصر تهران منتقل کردند».

پدر من که برادر بزرگ شهید صدوق می باشد، به دنبال کار ایشان رفت؛ ولی پس از چند روز بدون این که بتواند برادر خود را در زندان قصر ملاقات کند، به روستا برگشت. می گفت او از طرف ساواک ممنوع الملاقات شده است و نمی گذارند کسی با او تماس داشته باشد.



* حاج علی اکبر علیشاهی.

صدوق خودمان*

من در کرج بنایی می‌کردم. آن موقع در آنجا زندگی می‌کردم. روزی که شاه از ایران فرار کرد، ما سرفلکه‌ی وسط شهر کرج رفتیم. یک وقت در میان شلوغی مردم گفتند: «حجت الاسلام والمسلمین شجونی در مسجد کرج می‌خواهد منبر برود. ما ایشان را نمی‌شناختیم. وقتی رفتیم ایشان را بینیم، مسجد پر از جمعیت بود. با این حال ما با هر تلاشی که بود رفتیم جلوی مسجد نشستیم. دیدیم مردم یکی را روی دست گرفته روی منبر بردند. حجت الاسلام والمسلمین شجونی* وقتی رفت بالای منبر، شروع به صحبت کرد و گفت: «من از شاگردان آقای بروجردی رحمته‌الله علیه هستم. آقای بروجردی رحمته‌الله علیه ۱۸ شاگرد زنگ داشت». یکی یکی اسم آن‌ها را برد تا رسید به اسم **شهید صدوق**. با توجه به شناختی که از آقای صدوق داشتیم، برادرم گفت: «صدوق خودمان است که درباره‌اش حرف می‌زند!». بعد شروع کرد از زندگی **شهید**، از برنامه‌های **شهید** و از زندان رفتن‌های **شهید** گفت.



* حاج عبدالله علیشاهی.

** حجت الاسلام والمسلمین شجونی از مبارزان زمان طاغوت بود.

شکنجه در زندان*

او را بعد از رحلت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه دستگیر کردند و به زندان بردند و کتک‌های شدیدی در زندان قم به او زدند تا از این راه برگردد. اما او استوار بود. با شرایط بسیار سختی که برای هراسانی شاید غیرممکن باشد، او را به زندان قصر تهران بردند. در زندان قصر این طور که دوستان بیان می‌کردند روی تخت دست‌ها و پاهایش را بسته بودند. بعد از این که برادر بزرگ و دوستانش برای ملاقات او آمده بودند، اجازه‌ی ملاقات ندادند. وقتی با اصرار اجازه دادند، او را با همین تخت حرکت دادند. از شدت شلاق، کتک و شکنجه، بی‌هوش بود. چند روز بعد هم زیر شکنجه به **شهادت** رسید.

یکی از اقوام نزدیکش می‌گفت: «وقتی ما رفتیم درمانگاه زندان قصر تا خبری از زمان و چگونگی **شهادتش** بگیریم. پزشک درمانگاه از شدت ناراحتی سرش را روی میز گذاشت و بعد از مدتی گفت: «او را کشتند! بروید و دیگر سراغش هم نیابید! خودتان هم مبتلا می‌شوید. معلوم نیست جنازه‌اش کجاست! اگر هم به شما بگویند در فلان قبر است، دروغ گفته‌اند. معلوم نیست قبرش کجاست. بروید و مجلس ختم هم نگیرید! اگر مجلس بگیرید، همه‌ی آن کسانی که در مجلس بیایند، دستگیر می‌شوند!».

این **شهید** زمانی این راه را انتخاب کرد که تاریکی ستم همه جا را گرفته بود. هیچ کس راه صحیح را از راه نادرست نمی‌شناخت. زمانی بود که همه، دنبال کسب منافع دنیا بودند؛ ولی ایشان دنیا را رها کرد و به اسلام چسبید. راهی را انتخاب کرد که سال‌ها بعد تعداد زیادی از **شهدا** و مؤمنان شناختند و پیروی کردند.



* مهندس محمدعلی هادی.

ترس رژیم*

تحویل ندادن جنازه شهید باعث شد تا ما بفهمیم رژیم ستم‌شاهی خودش را در این قضیه مقصر می‌دانسته و نمی‌خواست که مدرک و سندی به دست مردم بدهد. خود این حقیقت، بهترین دلیل است بر این که آن‌ها در این قضیه مقصر بوده‌اند. خودشان را مجرم می‌دانستند. اگر یک زندانی عادی بود و از دنیا می‌رفت، راحت جنازه‌اش را تحویل می‌دادند. پس معلوم می‌شود که مسأله، مسأله‌ی عادی نبوده که جنازه را تحویل ندادند. از طرف دیگر سیستم روحانیت باید در این قضیه وارد می‌شد. چون ایشان یک روحانی بودند. تشکیلات روحانیت باید مدعی می‌شد که چرا یک نفر روحانی در سیستم طاغوت از دنیا رفته است! بالاخره، این یک مسأله است که آن زمان روحانیت کاری نکرد. خانواده‌ی ایشان که نمی‌توانستند کاری بکنند. بچه‌های‌شان هم که کوچک بودند. برادر ایشان و دیگران هم در این حدی نبودند که بتوانند کاری بکنند.



عکس امام خمینی *

شهید صدوق می‌گفت: «فقط حاج آقا روح الله خمینی». کسی هم آن موقع اسم حاج آقا روح الله خمینی را نشنیده بود. ما هم نمی‌دانستیم که بردن اسم حاج آقا روح الله خمینی جرم است. **شهید صدوق** سبب گرفتاریش هم همین شد. وقتی که آقای بروجردی رحمته الله علیه فوت کردند، عده‌ای عکس بعضی افراد را می‌بردند در مسجد اعظم قم نصب می‌کردند که ایشان به جای آقای بروجردی رحمته الله علیه هستند.

شهید صدوق می‌گفت: «جانشین آقای بروجردی رحمته الله علیه را خدا باید تعیین کند. اگر هم ما بخواهیم تعیین کنیم حاج آقا روح الله خمینی است». عکس امام خمینی رحمته الله علیه را می‌زد در محراب مسجد و عکس دیگران را می‌کند. آن جا بین طلبه‌ها درگیری شد و این درگیری بعدها باعث گرفتاری ایشان شد.

شهید صدوق را در منزل شان گرفتند و به شهربانی قم برده و از آنجا به زندان قصر تهران انتقال دادند. دیگر ما او را ندیدیم. در آنجا او را زیر انواع شکنجه **شهید** کردند. اجازه‌ی ختم هم ندادند. نه جنازه را تحویل دادند و نه قبرش را نشان دادند. بعداً هم گفتند او را در مسگرآباد تهران دفن کردیم. کسی نیامد جایی را نشان بدهد که آیا حرف شان راست است یا دروغ؟!

شهید زنده است و کار خودش را می‌کند و روز به روز هم اسم و رسمش بیشتر می‌شود. کسی هم بخواهد به این مملکت خیانت کند، خون **شهید** نمی‌گذارد و رسوا می‌شود.

شهید صدوق نمی‌گذاشت مردم متفرق شوند. سبب اتحاد اهل آبادی بود.



* حاج محمدتقی هادی (شهید صدوق وصی ایشان بود).

قطع شهریه*

مادرم نقل می‌کرد: «بعد از شهادت پدرتان، مأموران شاه برای ما در دسر درست می‌کردند. شهریه‌ی پدرتان را نیز قطع کردند. فقط ما حواله‌ی نانی که مرحوم آیت‌الله‌العظمی‌ مرعشی نجفی به روحانیون ماهانه می‌داد، دریافت می‌کردیم. به دیگر علما گفته بودند که به ما شهریه ندهند!».

به خاطر همین مسأله، مادرم از اموال کشاورزی پدرمان را در روستای زادگاهش فروخت و هزینه‌ی زندگی ما کرد.



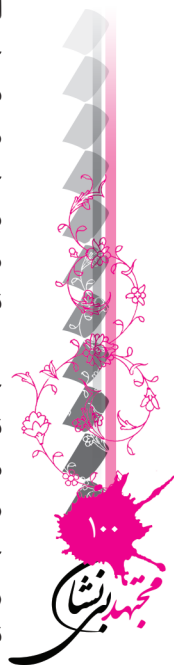
ملاقات در زندان قصر*

یک روز مرحوم حاج محمدآقا علیشاهی،** به تهران تشریف آوردند. بعد رفتند زندان قصر برای ملاقات برادرش که او را راه ندادند. دلیل این کار هم این بود که مرحوم شهید صدوق اصلاً به هوش نبود و در حالت اغما به سر می برد. ایشان آمد پیش من و گفت: «فلانی من همین قدر که برادرم را ببینم، برایم کافی است!» به اتفاق به زندان قصر تهران رفتیم. من رفتم پیش افسر نگهبان و واقعه را برایش گفتم. ایشان گفت آقای «هادی» من نمی توانم برای تان کاری انجام بدهم. برای من خیلی مسئولیت دارد. ایشان از طرف ساواک ممنوع الملاقات است. گفتم: «من دیگر نمی دانم جناب سروان! ایشان برادرش است. آمده و از من خواسته که به هر نحوی هست برادرش را ملاقات کند». با صحبت های من مجاب شد و اجازه داد. ما داخل زندان رفتیم. ایشان قادر به حرکت نبود. اصلاً نمی توانست صحبت کند! به ما گفتند: «برائرت شکنجه ی نیروهای امنیتی ساواک به این صورت درآمده است!» من در آن زمان از ساواک اطلاع کافی نداشتم و زیاد پیگیر قضایا نشدم که چرا و به چه دلیل این کارها را کرده اند.

وضعیت واقعاً تأسف باری از ایشان دیدم. او را به پشت خوابانده و دست و پایش را به تخت بسته بودند. ایشان فقط نفس می کشید. حالا به چه علت این کار را کرده بودند برای من مشخص نبود. برادرش خیلی ناراحت بود و گریه می کرد. گفت: «من چه کار کنم؟» گفتم: «از دست من کاری بر نمی آید. نمی دانم چه کار باید کرد؟» دست و پایش را به تخت بسته بودند و کسی را هم نمی شناخت. نه حرفی می زد و نه عکس العملی از خودش نشان می داد. از زندان آمدیم بیرون و آن ها به قم بازگشتند.

* حاج محمد هادی، نظامی خدمت کرده در زمان شاه.

** برادر شهید.



دقیقاً نمی دانم دو یا سه روز بعد، خبر دادند که شهید صدوق در داخل زندان به شهادت رسیده است. ساواک جنازه‌ی او را جهت تدفین به خانواده و بستگانش نداده بود. هنوز هم ایشان مفقودالجسد هستند و معلوم نیست ایشان را کجا دفن کرده‌اند و چرا این کار را با او کردند. در آن زمان برای بنده شخصاً نامفهوم بود.

این‌ها را من به چشم خود در زندان دیدم و کسی را هم راه نمی‌دادند. چون بنده خودم در نیروی انتظامی خدمت می‌کردم. وقتی کارت شناسایی خود را نشان دادم مرا راه دادند. افسری که اجازه‌ی ملاقات داده بود، خیلی نگران بود. می‌گفت: «اگر مسئولان بالاتر بفهمند، برای من خیلی گران تمام می‌شود!». گفتم: «چرا؟!» گفت: «چون ایشان زندانی ساواک است. ممنوع‌الملاقات می‌باشد. برای ما مسئولیت زیاد دارد؛ ولی چون شما همکار ما هستید، با مسئولیت خودم اجازه می‌دهم تا ملاقات مختصری با او داشته باشید».



خبر شهادت*

وقتی خبر شهادت شیخ صدوق به روستای تیکن رسید، یک کامیون بزرگ وسط آبادی آمد و مردم گروه‌گروه، سوار آن شدند تا برای تشییع جنازه به قم بروند. مردم یک صدا فریاد می‌زدند.

«حجت الاسلام ما کشته شد، ای خدا
حضرت صاحب زمان برس به فریاد ما»

و ماشین به سمت قم حرکت کرد؛ ولی نه تشییع جنازه‌ای در کار بود و نه ختمی!
به دستور شهربانی قم فوراً به روستا برگشت داده شدیم.



* آقای جعفر هادی.

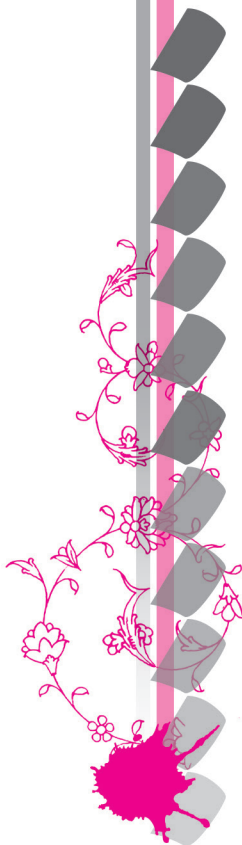
مراسم ختم*

ایشان چون از چهره‌های شاخص درس آقای بروجردی رحمته‌الله علیه بود و در قم او را می‌شناختند، اگر جنازه را تحویل می‌دادند، دوستانش اعلام می‌کردند که یک تشییع جنازه‌ی باشکوه بگیرند. آن زمان مردم هم به دنبال یک چنین چیزی بودند تا در مقابل دستگاه یک حرکتی را راه بیندازند. به نظر من دستگاه خوب حساب کرده بود که اگر جنازه به قم برود و بخواهند برای ایشان تشییع جنازه و مراسم ختم بگیرند، سوم، هفت و چله بگیرند، کار برای دستگاه بیخ پیدا خواهد کرد. شعارهایی علیه دستگاه داده می‌شود که چرا و به چه گناهی ایشان را کشتند. نکته‌ی دیگر این که در زندان خیلی شهید صدوق را شکنجه داده بودند. ایشان یک بدن ضعیف و لاغری داشت. وقتی چنین بدنی را ببرند در زندان و مورد شکنجه قرارش دهند، دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند. اگر دستگاه طاغوت می‌خواست این بدن را که آثار شکنجه در آن نمایان است، به دست مردم بدهد، مردم چه می‌گفتند؟ آن‌ها هم که نمی‌خواستند خود را مخالف دین جلوه دهند، به همین دلیل از دادن جنازه ممانعت کردند؛ چرا که برای آن‌ها خیلی بد بود که یک روحانی را چنین شکنجه داده بودند. حتی اگر قبرش هم در قم مشخص بود، همان اجتماعات و رفت و آمدها بر سر قبر ایشان، به ضرر دستگاه می‌شد.

اگر بخواهم شهید صدوق را در یک جمله تعریف کنم، باید بگویم شهید صدوق یک انسان جامع، عالم با عمل و اثرگذار بود.

* آیت الله حاج شیخ محمدحسن فاضل گلپایگانی.





گروه‌های تخصصی



تا زمانی که حکومت اسلامی برپا نشده و قوانین مقدس قرآن اجرا نشود، تکلیف همه ما مبارزه است.

خودتان را نثار اسلام کنید، گوش به فرمان حاج آقا روح الله خمینی بدهید و حامی ولایت فقیه باشید.

هرگز از روحانیت متعهد و مبارز جدا نشوید.

اسلام دینی است انسان ساز و دینی است که برای برقراری اش در جهان، باید جان نثارش کرد.

به دوستان روحانی ام توصیه می‌کنم که با نشر احکام اسلامی و تقوا در جامعه، ولایت فقیه را یاری کنید.





ما سال‌ها در حوزه‌های علمیه درس تقوا خوانده‌ایم تا خدایی نکرده در عمل، خلاف تقوا را پیاده نکنیم.

همسرم، بچه‌هایم را طوری تربیت کن که همیشه در ذهن‌شان باشد زیر بار ظلم و ستم ستمگران نروند و همیشه برای خدا گُرنش کنند و بس.

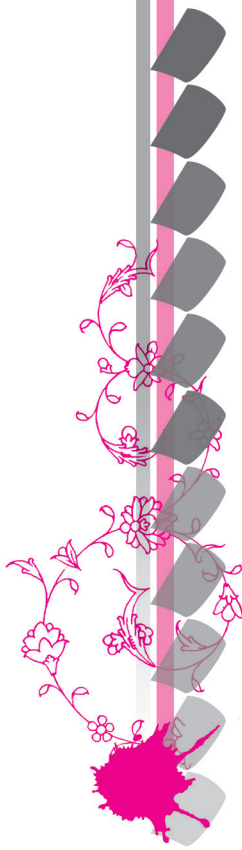
سفارش من به شماست که بچه‌هایم را در راه علم و دانش بفرستید؛ مخصوصاً برای طلبه علم دینی.

فراموش نکنیم تقوا، خواندن نماز و دعا، قرآن، نیکی به پدر و مادر و واجبات الهی را.

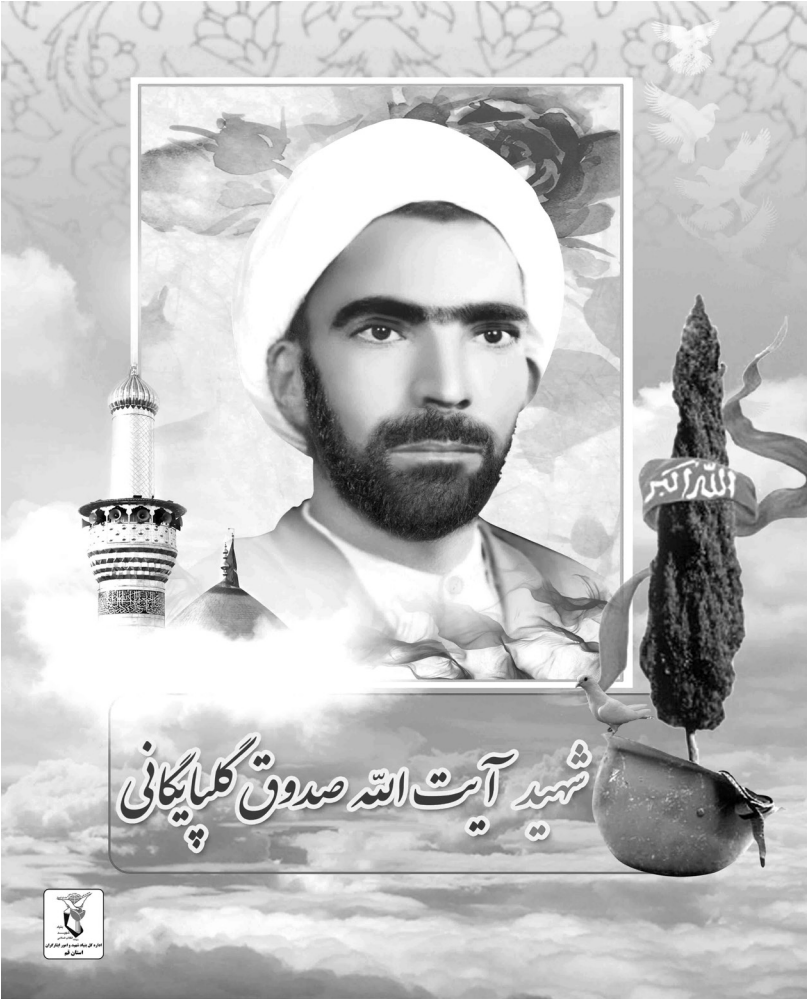
خداوندا! تو شاهدی ما قیام نمودیم و جهاد کردیم که بتوانیم امر به معروف و نهی از منکر کنیم.



۱۰۸
جهاد نشانی



ضمم



عالم مجاهد آیت الله آقا شیخ محمد صادق گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ

فرزند: حاج شیخ فرج الله تیکنی

شغل: استاد حوزه علمیه قم

محل های تبعید: تهران، محمود آباد و آمل مازندران

شهادت: چهارم آبان ۱۳۴۰- زندان ساواک (قصر تهران)

علت شهادت: شکنجه های متعدد جسمی و روحی

تحصیلات: مجتهد و مدرس حوزه علمیه قم

اساتید: مرحوم حضرات آیات عظام بروجردی، امام خمینی،

گلپایگانی، اراکی، مرعشی نجفی، محقق داماد، خوانساری، خوئی،

حسینی شیرازی، محمدی گلپایگانی، محمد تقی صدرا

رضوان الله علیهم



صفحه ۱۱



از طرف بزرگ مرجع عالیقدر شیعیان جهان اسلام
حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه
به شهید والا مقام آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه

اختیارات ذیل در سال ۱۳۳۶ تفسیر گردید

بسمه تعالی

مغنی نماند که جناب مستطاب عماد الاعلام آقای آقا شیخ محمد صادق صدوق دامت افاضاته از
جناب حقیر مجازند در تصدی امور حسبه که در عصر غیبت منوط به نظر فقیه است و در اخذ و جوه
شرعی و صرف آن در موارد مقرر در شرع و نیز مجازند در اخذ سهم مبارک امام علیه السلام که در
صورت احتیاج یک ثلث را در مخارج اقتصادی خودشان و اموری که موجب تقویت اسلام
است صرف نمایند و دو ثلث را برای اقامه حوزة های مهم علمیه به حقیر برسانند و اوصیه بر عایه
الاحتیاط کارند. الامول من جنابه و السلام علیه و علی اخواننا المؤمنین و رحمه الله و برکاته

ذیحجه ۱۳۷۸

حسین طباطبائی



سبب

صِدْق
صِدْق
صَفْحَى نَمَانْدَه كِه جَانِبِ سَطَبِ عَمَادِ اَلْعِلْمِ اِنَا لَاسِجِ تَمَدِّ عِنْتِ
عَضْر

دَامَت اَنَا فَاتَه اَز فَايِن عَمْرٍ مَه زَنْدَه دَر لَعْدَه ي اَمُور تَه
مَنْوَط نَبِطَر قَصِيَه اَسْت و در ختّه و حوه شَر عِيَه و مَر ف اَن دَر اَز اَد
دَر شَر ع و نِيَز مَه زَنْدَه دَر خَنْد سَه مِ بَر ك اَم اَعْلَه اَلْاِسْلَام كِه دَر
اَحْتِيَاج يَك نَك لَه دَر مَآرِج قَبْعَايِ خُود شَان و مَور لِمَه
مَر جِب تَعَوْتِ اِسْلَام اَسْت مَر ف نَمَانْدَه و مَر نَك لَه اَبْر اَي اَهْمَه
خُودَه اَمَه مَه مِ اَعْلَه بَحْرِ قَرِيب اَنَه و اَوْ صَدِه بَر عَايَه اَلْاَحْتِيَاط كَلْمَانُو
اَلْمَا رُول مَن جَانِبِه و اَلْاِسْلَام اَعْلَه و مَع اَخْوَانِنَا اَلْمُؤْمِنِيْنَ و رَحْمَه اَلله



و بَر كَا تَه عَفْوَه دِي كِه ۱۳۷۸





از طرف مرجع عالیقدر شیعیان جهان اسلام
حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمته الله علیه
به شهید والا مقام آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه

اختیارات ذیل در سال ۱۳۳۵ تصدیه گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين وبعد جناب مستطاب
شريفتمدار مروج الاحكام وثقة الاسلام آقا شيخ محمد صادق صدوق دامت برکاته مدتی عمر
شريف خود را صرف در تحصيل علوم دينيه نمودند و بحمد الله به مقام شامخی از علم نائل و بزبور
تقوى محلی و محل وثوق حقير هستند لذا از طرف احتراماً ذون می باشند در امور حسیه که منوط باذن فقیه
جامع الشرايط است عموماً و با مخصوص در گرفتن مظالم عباد و زکوٰة و سهم مبارک امام علیه السلام
بمقدار کسری معیشت خود و زائد آنرا بمرجع ایصال نماید و در هر حال احتیاط را المحفوظ فرمایند و امید
است مؤمنین وجود شریف ایشان را قدر دانی نموده از فیوضاتشان بهره مند شوند زاد الله توفیقاً و
السلام علیه و علی اخوانی المؤمنین و رحمته الله وبرکاته

۲۱ رجب سنه ۱۳۷۷

محرر رضا موسوی گلپایگانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين
وبعد حسب منظار شرفه آراء مروج الاحكام وثقة الاسلام انا شيخ
محمد صادق صدوق زيارت ركعتي در شهر شريف خود را صرف در تحصيل علوم
دينيه نمودند و بحمد الله بتمام شامخي از علم نام و بزبور تعوي محلي و محرم و ثوق
عقير بيشه لذا از طرف اجراء دون ميباشند در امور حبيبه كه منوط ^{بدين} باد
فقيه جامع الشرايط است عموما و در گرفتار ^{بمنوي} مطام عباد و زكوة و سهم ^{مبارك}
امام عليه السلام بمقدار كسري محدث خود و زاندا نرا ابراج افضال ^{نمايد}
و در هر حال احتياط را ملحوظ فرمايد و اميد است مؤمنين وجود شرفه
اشام اقرردان نموده از ميوه شان بهره مند شوند زانرا برفعت و ابرار ^{سلام}
عليه و علي احوال المؤمنين در زمانه مبارك ۲۱ رجب ۱۳۷۷ ^{الكلج} شهر الموكد





از طرف مراجع عالیقدر شیعیان جهان اسلام
حضرت آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی رحمته الله علیه و
حضرت آیت الله العظمی سید عبدالهادی حسینی شیرازی رحمته الله علیه
به شهید والا مقام آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه
اختیارات ذیل در سال ۱۳۳۵ تصفیه گردید:

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على خير خلقه محمد و عترته الطاهرين و المعصومين و بعد جناب
مستجاب عباد الاسلام ثقتنا الاسلام آقاي آقا شيخ محمد صادق صدوق اراكي دامت تائيداته از قبل
احقر در تصدی امور حسبيه ای که بنحوبه محاکم الشرعی و مجاز میباشند و همچنین باذن در اخذ وجه شرعیه
از قبیل زکوات و مظالم و نذورات مطلقه و صرف آنها در موارد مقرر شرعیه و لکنک مجازند که
بمقدار تیمم معاش اقتصادی خود از سهم امام علیه السلام اروا خا فذاه اخذ و صرف نمایند و اوصیه
دام توفیق بلازمه التتوی و سلوک سبیل الاحتیاط و ان فی لدینا من صالح الدعوات و السلام علیه
و علی سائر اخواننا المؤمنین و رحمت الله و برکاته

فی ۵ شهر رجب ۱۳۷۷ سنه ۳۲

عبد الهادی حسینی شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

ووجه شرعیه مزبوره که اخذ می نمایند بنحو مقرر در متن از قبل احقر نیز مجازند که صرف نمایند.

ابوالقاسم الموسوی الخوئی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على خير خلقه محمد وعترته الطاهرين والصلوة والسلام

وكتبه جليل طبه بام تقه بسم قاي شيخ محمد صادق صديق

اركان تاييه از قهر جو در ليه اي جور حسيه ابر بجز نيه اي و تعويض

به علم اشتر عوادها ضرن فريد ما حزن و محزون بيشه اي و محزون

در خنده و جوه شسته از بهير زلوت و مطام و نرد و رطبه و صوف آنها دراز

مترزه بر عيه و له لك مجا نده بگف از تيم شمس قصه حرمه نام

ار و خف ماه بخد و صرفه و او صيه دام بوقيه بهر به بنوي و كوييه

وان نيك من صاع بهرت و بسم عيه و عتق از خونا بوز و جوه در

خ ه شهر رب ۱۳۶۷ هـ

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including a circular stamp at the top.



ان
ان
ان
ان
ان

بمعاذ صحیحی غیر فرقتیم ای نسبت صحیح در صحت تعلیق دارین نسبت است ۱۳۰
بجای صحیح ای و ملتین بر آن است ای نسبت تعلیق دارین نسبت است ۲۰۲ صاود

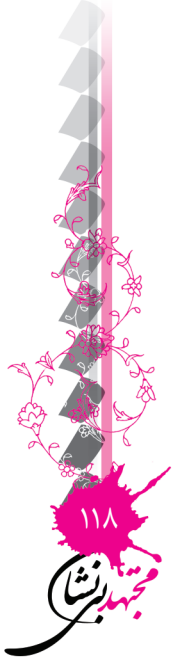
حکایت و نام تعلیق یعنی برداشتن واقع و درست تعلیق نمودن نسبت است در کلام
مخبر در دست خبر و دارنده خبر نیز یعنی شتر قورالزور از طرف خبر یعنی بازگشت
باید از دو جانب خبر است حال آنکه تعلیق صلیغ چهار صفت است و در حقیقت
راجح المعامله که عام آن تسلیم است بر در و استعاط کا فتوحه را ۱۱۰

نمودم حتی خیار شنیدن و شنیدن محل تعیین کنند ما کان و ان کان
بلا شمس و صنعه صحیحی بر شنیدن و در ضمن عقد ضایع از رسم شنیدن
که منتهی به تقوی و در وقت بیع نیز در آن کمر الهی است و در حقیقت
مستتر است بر او و در آن کمر هم مؤخره ۲۰ جای اولاد ۱۳۷۵

انگیزه صحیح صحت

بمعاذ صحیحی غیر فرقتیم ای نسبت صحیح در صحت تعلیق دارین نسبت است ۱۴۰
صاود که تعلیق در حق جناب نهاد اولاد آن است و نسبت تعلیق دارین نسبت است
صاود که در تعلیق آن حملی و در آن کلام باقی با کلمه تعلیق
از عبارت غیر است و سرود غیر کلامی است به صحت واقع در شنیدن ۲۰ در شنیدن تم
بال المعامله یعنی بکلیت از آن و در وقت راجح المعامله در آن شریک بر آن کلام
خبر اول سال بکار بر صحت است و در وقت کلامی آن نمودم سلاطین فرخ منتهی به
و اولاد آن است و نسبت است بر شنیدن و صنعه صحیحی بر شنیدن ۱۳۷۶
۱۳۷۵

انگیزه صحیح صحت
انگیزه صحیح صحت
انگیزه صحیح صحت
انگیزه صحیح صحت
انگیزه صحیح صحت





زادگاه شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه
روستای تیکن در حومه گلپایگان

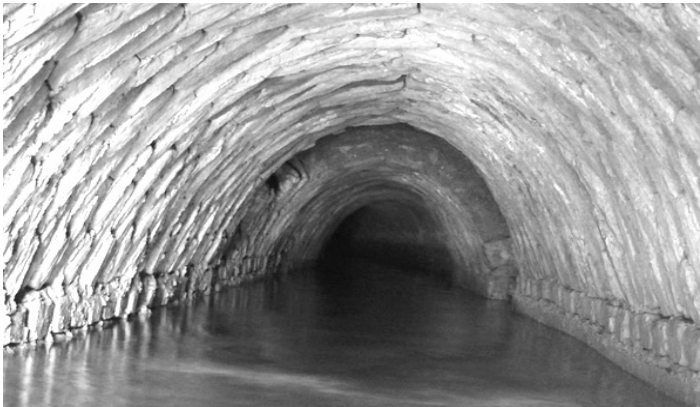


مزار حاج شیخ فرج الله تیکنی (پدر شهید صدوق)





مرمت قنات روستای تیکن توسط شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه و اهالی روستا (مربوط به خاطره راه اندازی قنات)



قنات روستا پس از مرمت و بازسازی توسط شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه (مربوط به خاطره راه اندازی قنات)





بیابان های صالح پیغمبر که مزرعه باغ منگتو (محل اسکان زائرین) در پایین ارتفاعات این محل واقع شده است. (مربوط به خاطره مزرعه باغ منگتو)

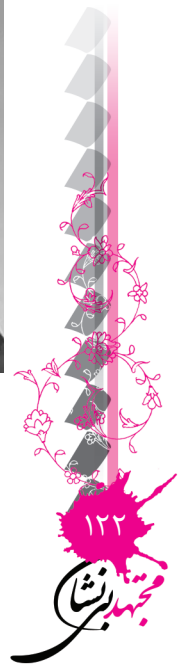


مزرعه باغ منگتو (محل اسکان زائرین صالح پیغمبر) (مربوط به خاطره باغ منگتو)





زیارتگاه صالح پیغمبر
(مربوط به خاطره صالح پیغمبر)



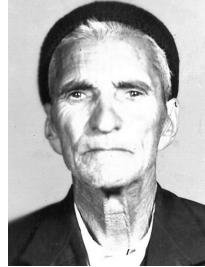


حاج احمد رضا سخایی حاج محمد تقی سامی حاج محمد تقی هادی



حاج نصراله هادی حاج ابوالفضل علیشاهی حاج عباسعلی سامی
 جمعی از بزرگان روستای تیکن که در حادثه‌ی باغ منگتو و آزادکردن
 بیابان‌های زادگاه **شهید** از دست تیمور بختیار (رئیس ساواک)
 دستگیر و زندانی شدند و با پیگیری **شهید** صدوق و حمایت حضرت
 آیت‌الله العظمی بروجردی رحمته‌الله علیه آزاد شدند.
 (مربوط به خاطره‌ی باغ منگتو)

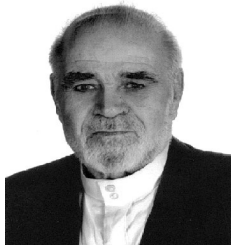




مرحوم حاج محمدآقا علیشاهی مرحوم حاج محمدعلی زالی
(برادر بزرگ شهید)

افراد فوق از بزرگان روستای تیکن به جرم شرکت در آزادسازی
بیابان های تیکن به اعدام محکوم شدند که حکم اعدام آن ها توسط
پیگیری شهید صدوق و حمایت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه لغو
شد.

(مربوط به خاطره ی باغ منگتو)



حاج حسینعلی زالی حاج محمد هادی

آخرین ملاقات برادر بزرگ شهید، با آیت الله صدوق گلپایگانی در
زندان قصر توسط آقای حاج محمد هادی (نظامی بازنشسته) صورت
پذیرفت.





حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ - حضرت امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ
 اساتید شہید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمۃ اللہ علیہ



حاج آقا مصطفی خمینی رحمۃ اللہ علیہ - حضرت امام خمینی رحمۃ اللہ علیہ - حضرت
 آیت الله العظمی مرعشی نجفی رحمۃ اللہ علیہ
 (مربوط به خاطره اساتید ایشان)

مراسم تشییع حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه



شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه در مراسم تشییع استاد خود
به همراه دیگر علما و شاگردان معظم له شرکت داشتند.
(فروردین ۱۳۴۰)

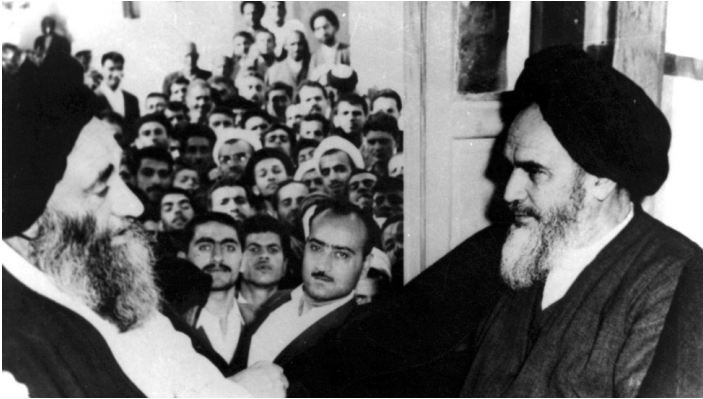
درس اخلاق حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در مسجد سلماسی



شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه از شاگردان ممتاز و برجسته
امام خمینی رحمته الله علیه بود.
(مربوط به خاطره درس های مشکل)



اساتید شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه

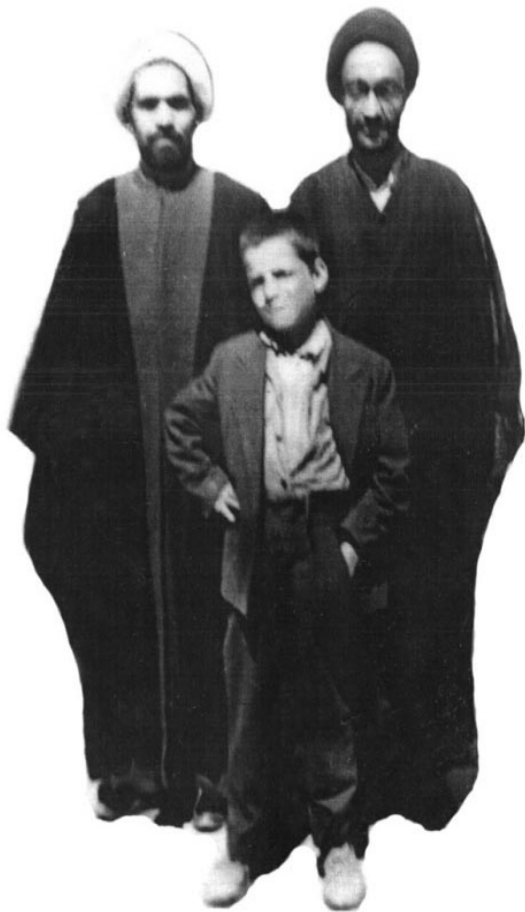


حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمته الله علیه - حضرت آیت الله العظمی
مرعشی نجفی رحمته الله علیه
(مربوط به خاطره اساتید ایشان)

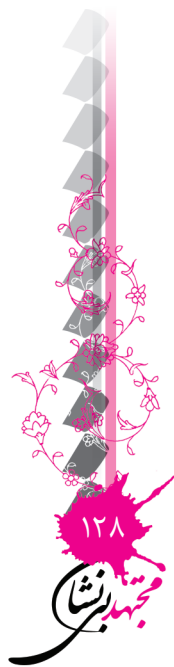
مجلس وعظ حضرت آیت الله العظمی بروجردی (قدس سره)



شهید آیت الله صدوق گلپایگانی از شاگردان ممتاز و برجسته
حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه بودند.



حجت الاسلام و المسلمین حاج سید محمد حسین ابطحی اراکی -
شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه -
فرزند ارشد ایشان ، محمد باقر صدوق - سال ۱۳۳۹
(به ترتیب از راست بالا)



کارت معافیت تحصیلی شهید صدوق گلپایگانی

شماره دفتر اساس
کلاسه پرونده ۱۴۳۳ خانج

تاریخ صدور ۲۹/۸/۴

حوزه ۷ منطقه ۲ نظام وظیفه

محل صدور شناسنامه استان
برگ معافیت موقت تحصیلی

وزارت جنگ
ستاد ارتش
اداره نظام وظیفه عمومی

نام شهید صدوق شهرت گلپایگانی پدر فروج الی شماره شناسنامه ۱۴

تاریخ تولد ۱۳۰۴ کار تحصیل محل اقامت
تا تاریخ نامتأثری

از احضار بخدمت معاف میباشد
در موقع تغییر محل اقامت باید حوزه سربازی گیری را آگام سازد.

آیت الله العظمی بروجردی رحمته الله علیه لقب صدوق را به وی داد
و از آن زمان به شیخ صدوق معروف گشت.

سالروز شهادت سرباز گمنام امام خمینی (ره) آیت ا... آقای حاج شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی (قدس سره)

حضرت امام خمینی (ره)
روحانیت تشیع، سرباز فقه آل محمد (ص) در طول تاریخ پر افتخار شیعه همواره در صلب
مقدم حرکت داد. فعالیت های سیاسی اجتماعی و ایستادگی های رهایی بخش، سبب تکون
مبارزات حق علیه باطل بودند. عالمان دین، هرگز در مقابل هیچ گردنکنش زاده خویش
تسلیم فرو نهاده و با استعمار و استبداد مبارزه نموده اند. آنان در این راه به شهادت
رسیده یا منتحلاً شدند. هر اوقات ها و رنج های بسیار شده اند.

مختصی از حیثت پرستگ شهبید
جاویدالان



پیش روی حاکم علیخبر مرحوم صاحب
شیخ فروج... تکیگی که در علم و عمل به
ویژه تقوا و پاکیزداری و علم بسود مائری
پر هوایگر و اهل درایت داشت. پیش از
گفت: خلاصه دارم همه فرزندانم
خندمتگزار دین و امام زمان (و احسانا خدا)
باشند و ایشان به خواست پدر راه حوزوه
را بر گیرند.

وی تحصیلات مقدیاتی علوم اسلامی را
در معشر آیت... محمدی گلپایگانی (ره)
در آذربایجان از تالیف شهرستان گلپایگانی
گرفته و بعد از چندین ماه حوزوه علمیه
اراک عزیمت و پس از تأسیس حوزوه
علمیه در شهر مقدس قم به این شهر نقل
مکان کرد و سال های معنای در محضر
استاد بزرگ مه فراگیری علوم مختلف
حوزوی پرداخت.

به علت هوش و استعداد و جدیت خاندانی که داشت به زودی به درجات شایع علمی نال

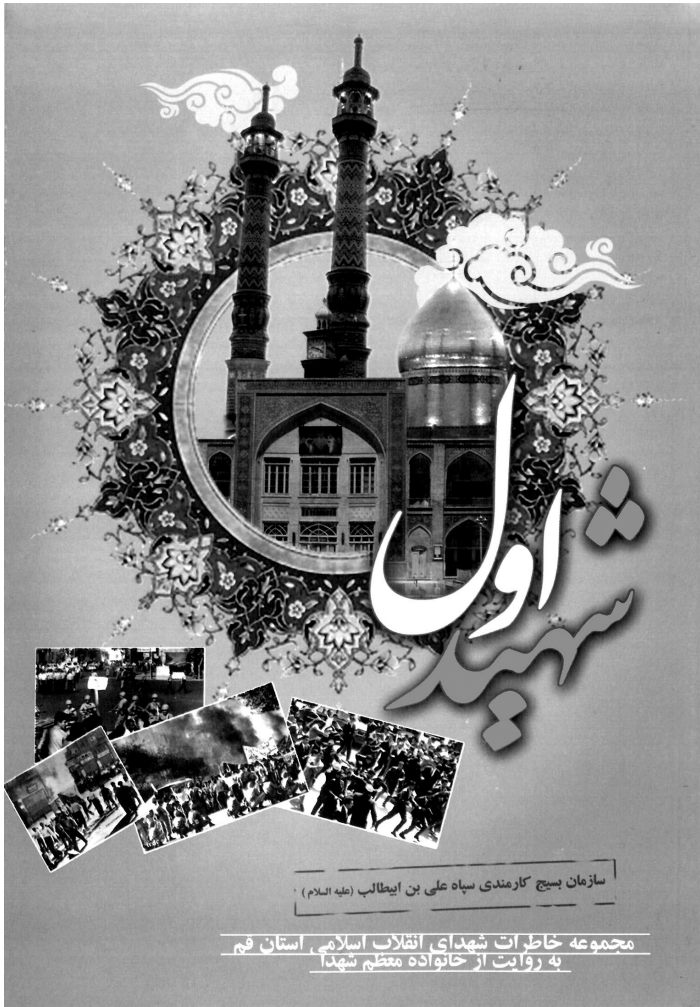
گرددید او یکی از شاگردان برجسته حضرت آیت... العظمی بروجردی (ره) - حضرت امام
خمینی (ره) و دیگر علمای بزرگ زمان خود بود.
به جهت طرح سؤالات علمی دقیق همواره مورد توجه معظّم له بود و از طرف ایشان جهت
تألیف به شهرهای مختلف کشور اعزام می شد. آن عالم معاهد از طرف حضرت آیت عظام
بروجردی، امام خمینی، گلپایگانی، خویی، آراکلی، مرتضی نجفی و دیگر علمای بزرگ آن
زمان دارای مجوزهای متعدد شرعی بود، و با توجه به توان علمی ارزشمنده که داشت.
طلاب بسیاری در محضر ایشان به تحصیل می پرداختند. ایشان از جمله روحانیون آگاه
و پرشور و حسنیگ تأثیر بود با توجه به آن که هنوز شعله های انقلاب مشتعل نشده بود
و از رشد و روشنگری مردم می پرداخت و از هر فرصتی برای این امر بهره می برد با توجه
به ایام خفایان دوره ستمشاهی سمرات بیان و شجاعت که نظیر آن شهید بزرگوار از وی
چهره های انقلابی ساخته بود.

شهبید صدوق به امام خمینی و اندیشه های انقلابی ایشان عشق می ورزید او در راه
زمینه سازی انقلاب اسلامی بسیار کوشید و زمان ها، حضرت هار جر هار، شکنجه های
فراوانی را تحمل کرد و سرانجام آن همه سبزه زار، فدائیان، مجاهدان و ایستادگی در
تاریخ چهارم آبان ۱۳۴۰ در سن ۳۷ سالگی در زمان تصرف مظالمه و فریبخیز پس از
تحمل شکنجه های فراوان عمل مقاومت به فیض شهادت نال کردید. ایشان در آبان ماه
سنخانی در مسجد اعظم قم (بعد از رحلت آیت... العظمی بروجردی در سال ۱۳۴۰ که
منتهر به دستگیری ایشان شد، گفتند: بهترین جا شین سرباز مرچیت معظّم له شخص
حاج آقا روح... خمینی می باشد. هم آلفم از دیگران و هم شجاع تر می باشد. اوست که
می تواند حوزه های علمیه را سر و سامان دهد.

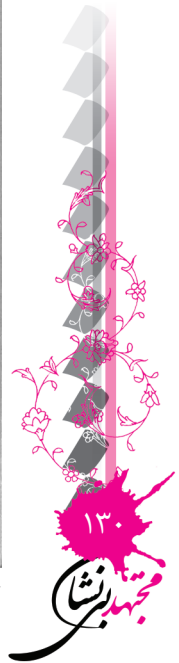
گلزاره های شهبید:
عنه پیرو بدون لیب و شرط و لایت قلبه ناشیو
هرگز از روحانیت منتهه و مبارز جفا کشوید اسلام عزیز را بی توری بشیرو احکام اسلام
باشید.
به فکر آخرت و عذاب الهی باشید که مرگ بیلاخه را به همه جنگ خود گرفتار خواهد
کرد.

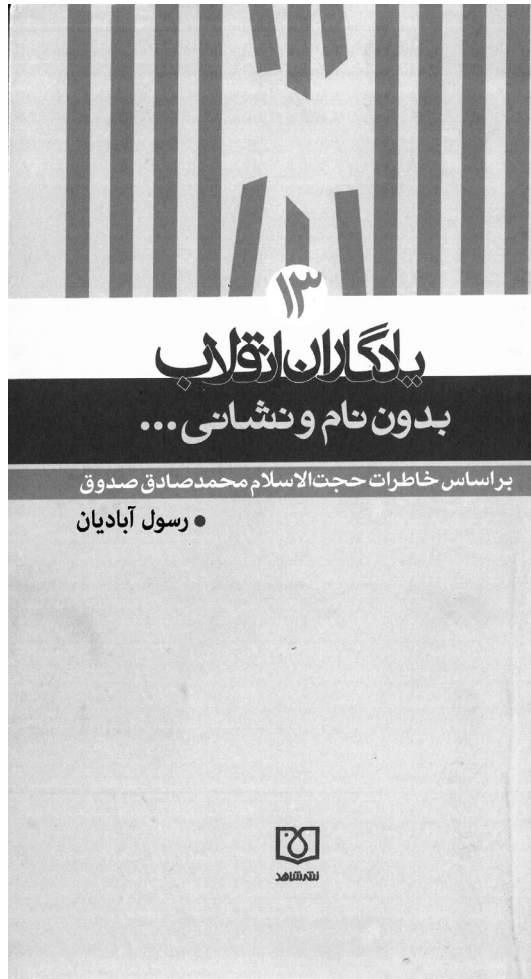


۱۳۹



کتاب «شهید اول»، مجموعه خاطرات شهدای انقلاب اسلامی استان قم می باشد که فصل اول آن به زندگی نامه شهید آیت الله صدوق گلپایگانی اختصاص داده شده است. این کتاب توسط سازمان بسیج سپاه علی بن ابی طالب علیه السلام منتشر شده است.





یادگاران انقلاب مجموعه‌ای سیزده جلدی است که به صورت داستانی خاطرات مبارزان با رژیم پهلوی و رزمندگان دفاع مقدس را بیان می‌کند. سیزدهمین جلد این مجموعه با عنوان «بدون نام و نشانی» بر اساس خاطرات روحانی مبارز شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه توسط نشر شاهد به چاپ رسیده است.





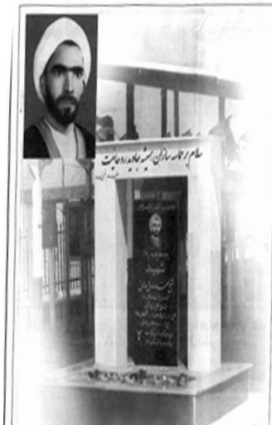
سالروز شهادت آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه

ایران

شنبه، چهارم آبانماه ۱۳۹۴، سال شانزدهم - شماره ۲۳۸۲

به مناسبت سالروز شهادت سرباز گمنام امام خمینی (ره) آیت‌الله حاج شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی (قدس سره)

روحانی آگاه و خستگی ناپذیر



حضرت امام خمینی (ره) روحانیت شیعه ایران طایفه آل محمد (ص) در طول تاریخ بر رفتار بی‌شبه همواره در مصداق علم حرکت‌ها، فعالیت‌های سیاسی اجتماعی و نهجست‌های راهی بخش، بیرون‌افراز مبارزات من علیه مخالف بودند. عالم‌های هرگز در مقابل هیچ گریستن زاده‌ها عرض نشیرو فرود نیاوردند و نامشروع آشناسخت‌ها را بر سر خود نداشتند. آثار ایشان بر نهجست‌ها رسیده است. متصل منتهی هم‌راستا نهج و روح‌های سیدانه شده‌اند.

مفسرین از جانب بی‌روت نیند جاویدالان

پادشاه روحانی باطنی و مجرم عالم بی‌شع فراموشکننده که در علم و عمل و بیرون‌افراز ایران خالص و مایم و داری پر مهر و گوار اول درایت داشتند پادشاه می گفت ملازمه نامه و همه فرزندش خدمتگزار من و علم زمان را روا داشتند و ایشان به خواست پادشاه حوزو را بر آوردند.

وی تحصیلات فقهی عمیق و علوم اسلامی را در حضور آیت‌الله محمد گلپایگانی (ره) در اصفهان از تالیف شهورستان گلپایگان

به علت هوش و استعدادهای جدیت‌خداوندی که داشتند (ویدی به درج‌ات شایع علمی تاثر گردید.

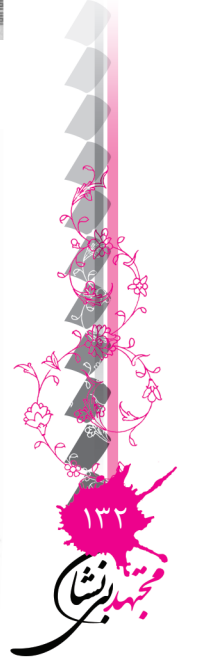
آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) حضرت امام خمینی (ره) که دیگر علمای بزرگ زمان خود بود، به جهت طرح سوالات علمی دقیق همواره مورد توجه مظلومه بود و از طرف احترامی در مسجد اعظم قم بعد از رحلت آیت‌الله العظمی بروجردی در سال (۱۳۴۰) که منجر به دستگیری ایشان شد گفتند: بهترین دانشش برای من جهت معجزه علم شخص حاج آقا محمد باقر خراسانی، بلندشده اعظم از دیگران بود و هم شاعرش می‌شدند و شرفی که می‌تواند حوزوهای علمیه را سرور و مسلمان دهد.

گوازه‌های نیند

همه برون‌افراز فیه و شرط و آیت فیه باقیم.

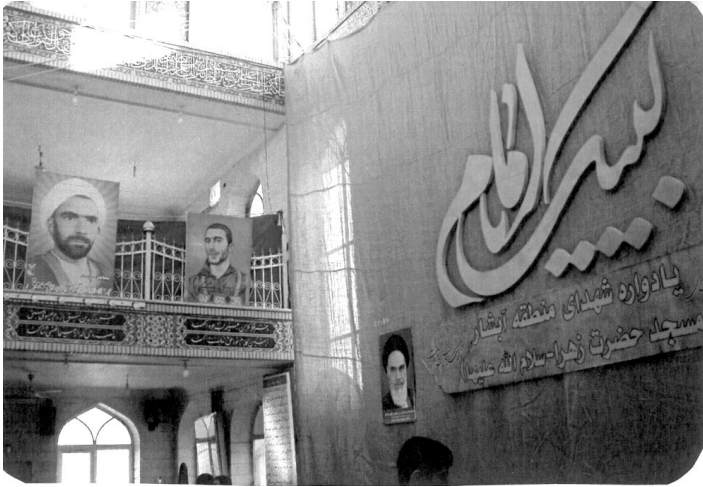
هر روز که روحانیت منتهی و مبارز جدا شوی.

از شاد و روشنگری مردمی و بدایت و از هر فرضی برای این امر بپور می‌بود با توجه به ایام حقایق دوره مستشاری باقی.



سالروز شهادت آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه

یادواره شهدای منطقه آبشار



مسجد حضرت زهرا علیها السلام - محله آبشار قم
پایگاه مبارزاتی شهید آیت الله صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه



یادواره اولین شهدای انقلاب اسلامی ایران





کنگره بزرگداشت شهید آیت الله صدوق گلپایگانی
آبان ماه ۱۳۹۴ - شهرستان گلپایگانی





یادواره ۲۵ شهید روستای تیکن گلپایگان؛
 زادگاه شهید آیت الله محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه





یادمان شهید جواد الاثر
 حضرت آیت الله آقای شیخ محمد صادق صدوق گلپایگانی رحمته الله علیه
 (گلزار شهدا - زادگاه شهید)

